

وقتیکه چوچو این مطلب را برای توریکوس ترجمه کرد، ژنرال با یک حالت ناباوری گفت آیا اطمینان دارید که این خبر درست است؟
گفتم بله موضوع صحت دارد و سفیر مصر در واشنگتن هم آنرا تایید کرده است.

توریکوس با ناراحتی گفت "این خبر بدی برای همه است. هم برای گروگانها، هم برای خود شاه و حتی برای پاناما". . . . توریکوس سپس رویه چوچو که علاوه بر مترجمی مخصوص ژنرال از مشاورین محرم او هم بود گفت "فکر میکنی برای تغییر عقیده شاه چه کاری باید بکنم؟"

چوچو سوال ژنرال را برای من ترجمه کرد و گفت فکر میکنم شما باید جواب این سوال را بدهید. من در پاسخ گفتم این مسئله بیشتر به پزشکان ارتباط دارد و پس از شرح جریان ملاقات و مذاکرات خود با دکتر دوبیکی گفتم اگر پزشکان پانامائی دست از لجاجت بردارند و مسئولیت عمل جراحی شاه را بعهده دکتر دوبیکی بگذارند فکر میکنم این مسئله حل شود.

توریکوس کلمه رگیکی درباره لجاجت و غرور بعضی از پزشکان گفت و افزود "شاید من بتوانم مشکل پزشکان پانامائی را حل کنم، ولی فکر میکنم شاه طوری خیالاتی شده است که باحل این مشکل هم راضی نشود در پاناما بماند".

چند ثانیه‌ای به سکوت گذشت و بالاخره توریکوس گفت "من حاضرم هر کاری که شما مصلحت میدانید انجام دهم. ما میتوانیم بگذاریم او هر جا که میخواهد برود یا او را در اینجا نگاه داریم، حتی اگر برخلاف میل خودش باشد. . . . من روحیه شاه و طرز تفکر او را در این مدت بررسی کرده‌ام. او جز خودش ب فکر هیچکس دیگری نیست. برای او اهمیت ندارد که جان ۵۳ آمریکائی بخاطر او بخطر بیافتد و ما نباید اجازه بدهیم که این مرد اینطور با جان دیگران بازی کند. . . آنچه برای من اهمیت دارد کمک به رئیس‌جمهوری آمریکا برای حفظ جان گروگانهاست".

از حرف‌های تند توریکوس درباره شاه یکه خوردم. او اهل شوخی و تعارف نبود و قطعا اگر ما میخواستیم شاه را بزور در پاناما نگاه میداشت. ولی قصد ما این نبود و بهمین جهت گفتم "از علاقه شما برای حل مشکل ما متشکرم، ولی ما بخاطر ملاحظات دیگری نمیخواهیم شاه را برخلاف میل خودش وادار به اقامت در پاناما بکنیم. اجازه بدهید اول برای جلب رضایت او تلاش کنیم و اگر حاضر بقبول تقاضای ما نشد ب فکر راه حل دیگری بیافتیم. . ."

توریکوس گفت "بسیار خوب حالا برنامه شما چیست؟"
گفتم برای مجاب کردن شاه از "لوید - کاتلر" خواستهام که به پاناما بیاید و تا ظهر خواهد رسید. کاتلر قبلا هم با شاه سروکار داشته و میتواند اعتماد او را بخود جلب کند.

توریکوس گفت "پیش از اینکه دوست شما برسد ما باید مقدمات امر را برای نرم کردن شاه شروع کنیم. من پزشکان پانامائی را راضی خواهم کرد که مستقیما با دکتر دوبیکی تماس بگیرند و او را برای سرپرستی عمل جراحی شاه به پاناما دعوت کنند و خودم هم با شاه تماس خواهم گرفت و به او خواهم گفت آماده انجام هرکاری برای جلب رضایت و اطمینان او هستم! . . ."

وقتیکه توریکوس خانه سفیر را ترک کرد آمبلر گفت آرماتو دوبار تلفن کرده و میخواهد بداند شما کی به دیدن شاه خواهید رفت. . .
به آمبلر گفتم فکر میکنی شاه برای چه میخواهد مرا ببیند؟

آمبلر گفت حتما میخواهد تسهیلاتی در کار خروج از پاناما برایش فراهم کنید. من گفتم "حتی ممکنست مجددا تقاضای مسافرت به آمریکا را داشته باشد. من هنگام اقامت او در لاکلند (نگراس) اشتباه بزرگی کردم که به وی قول دادم در صورت ضرورت پزشکی بازهم میتواند به آمریکا برگردد. در آنموقع من فکر میکردم که گروگانها بزودی آزاد خواهند شد و ما مشکلی برای اجازه مراجعت او به آمریکا نخواهیم داشت".

پس از رسیدن کاتلر جریان ماوقع را با او در میان گذاشتیم. از مذاکرات بی نتیجه با دکتر دوبیکی در هوستون و اطلاعاتی که راجع به علل نگرانی‌های شاه در پاناما بدست آورده بودیم تا ملاقات با ژنرال توریکوس و اعلام آمادگی او برای اینکه حاضر است شاه را بزور در پاناما نگاه دارد.

کاتلر از تهدید توریکوس شگفت زده شد و گفت آیا او واقعا میتواند چنین کاری را بکند.

آمبلر گفت ژنرال را دست کم نگیرید. او هرکاری را که ما بخواهیم خواهد کرد، مخصوصا که از دست شاه هم خیلی عصبانی است.

کاتلر گفت بهتر است وقت خودمان را با ادامه این بحث تلف نکنیم و ببینیم چه کاری از دستان ساخته است تا شاه را با میل و رضایت خودش در اینجا نگاه داریم.

پس از مشورت‌هایی که کردیم تصمیم گرفتیم نتیجه مذاکره و برنامه خود را با اطلاع رئیس‌جمهوری برسانیم و از او کسب تکلیف کنیم. کارتر گفت تکلیف شما روشن است: در درجه اول سعی کنید بهر ترتیبی شده رضایت شاه را برای ماندن در پاناما جلب کنید و اگر موفق نشدید به او بگوئید که بهتر است بجای رفتن به مصر به آمریکا مراجعت کند، چون مسافرت او به مصر بر مشکلات سادات خواهد افزود...

از این حرف کارتر خشکم زد و گفتم "ولی آقای رئیس‌جمهور فکر نمیکنید مراجعت شاه به آمریکا جان گروگانها را بخطر بیاندازد؟!..."

کارتر گفت "لعنت بر شیطان... مگر خود شما در تلگراف قبلی خودتان توصیه نکرده‌اید که اگر شاه برای خروج از پاناما پافشاری کند بهتر است بجای مصر به آمریکا بیاید؟"

در پاسخ گفتم "آقای رئیس‌جمهور در فاصله ارسال آن تلگراف تا بحال فکر ما عوض شده و اگر نتوانیم او را در پاناما نگاه داریم پیشنهاد میکنیم به مصر برود..."

کارتر با عصبانیت گفت "خیر من با رفتن شاه به مصر موافق نیستم... حرف دیگری دارید؟..."

من میخواستم پیشنهاد توریخوس را به رئیس‌جمهوری بگویم، ولی جرئت نکردم آنرا مطرح کنم و گفتم توریخوس قول داده است پزشکان پانامائی را برای دعوت دکتر دوبیکی به پاناما راضی کند، ولی مسئله اصلی جلب رضایت خود دوبیکی است، آیا شما نمیتوانید شخصا از او خواهش کنید در این کار کمی انعطاف نشان بدهد؟"

کارتر گفت شما آنچه را که باید گفته شود با او در میان گذاشته‌اید. من نمیتوانم در مقام ریاست‌جمهوری از یک پزشک بخواهم که از اصولی که به آن معتقد است دست بردارد.

از طرز صحبت رئیس‌جمهوری پیدا بود که ناراحت و عصبانی است، لذا ترجیح دادم بحث را ادامه ندهم و گفتم "اگر اجازه بدهید ما کارمان را شروع کنیم و بعدا شما را در جریان بگذاریم..."

کارتر موافقت کرد و گفت "ولی ایندفعه اول فکرهايتان را بکنید و بعد بمن گزارش بدهید!"

کمی پس از گفتگو با کاخ سفید "هال ساندرس" معاون وزارت خارجه تلفن

کرد. هال از تلگراف قبلی ما که ضمن آن توصیه کرده بودیم در صورت پافشاری شاه برای ترک پاناما او را به آمریکا دعوت کنیم ناراحت شده بود و میگفت من وقتی امضای شما را زیر این تلگراف دیدم نمیتوانستم آنرا باور کنم. آیا فکر نمیکنید که اگر شاه به آمریکا برگردد آنها گروگانها را خواهند کشت؟

گفتم ممکنست حرف شما درست باشد، ولی متأسفانه رئیس‌جمهوری هم اصرار دارد که بهر ترتیبی شده از رفتن شاه به مصر جلوگیری کنیم ولو بقیمت خطر مراجعت او به آمریکا...

هال گفت آیا کاری از دست شما ساخته نیست که او را در پاناما نگاهدارید. گفتم سعی خودمان را میکنیم ولی اطمینان ندارم موفق خواهیم شد یا نه.

هال گفت اگر موفق نشدید رفتن او به مصر بهتر است و افزود "من نمیدانم چرا رئیس‌جمهوری اینقدر نگران رفتن شاه به مصر است. مگر سادات خودش مصلحت خود را تشخیص نمیدهد که شاه را به مصر دعوت میکند؟ سادات از اینکه هست منزوی‌تر نخواهد شد و رفتن شاه به مصر تغییر زیادی در وضع او نخواهد داد. من فکر می‌کنم اگر شاه بجای مصر به آمریکا بیاید کمترین کاری که آنها خواهند کرد محاکمه گروگانها در تهران و شاید هم کشتن آنهاست. در این صورت ما مجبوریم شدت عمل بخرج دهیم و شدت عمل ما هم احتمالا به جنگ بزرگی در خلیج فارس منتهی خواهد شد که عواقب آن هم برای ما و هم برای سادات بمراتب بدتر از نتایج احتمالی سفر شاه به مصر است."

حرفهای هال مرا تکان داد و پیش خود گفتم شاید بالاخره به راه‌حلی که توریخوس پیشنهاد کرده است رضایت بدهیم!... البته در این باره چیزی به هال نگفتم و فقط پاسخ دادم ما سعی خودمان را در اینجا میکنیم و شما هم سعی کنید بوسیله ونس رئیس‌جمهوری را قانع کنید که در مورد جلوگیری از رفتن شاه به مصر زیاد پافشاری نکند.

هال دوباره گفت من سعی خودم را خواهم کرد ولی بهترین راه‌حل نگاهداشتن شاه در پاناما است.

وقتیکه صحبت من با هال ساندرس تمام شد آمبلر گفت "آرماثو" برای بار سوم تلفن کرده و میپرسد شما کی برای دیدن شاه به کونتادورا خواهید رفت.

من خطاب به آمبلر و کاتلر و آرنی گفتم اصرار شاه برای دیدن من برای کمک به خروج او از پاناما است و فعلا صلاح نیست من به دیدن او بروم. بعلاوه عکاسان و خبرنگاران مطبوعات که از ورود من به پاناما مطلع شده‌اند در

کونتادورا منتظر من هستید و خبر ملاقات و انتشار عکس‌های من با شاه در ایران اینطور تعبیر خواهد شد که من برای جلوگیری از استرداد شاه فعالیت میکنم و انتشار این موضوع مشکلات تازه‌ای در کار گروگانها ایجاد خواهد کرد. بنابراین بهتر است کاتلر بنماینده‌ی رئیس‌جمهوری و آرنی بنماینده‌ی وزارت خارجه با شاه ملاقات کنند و من به تلاش خود برای حل مسئله از طریق ژنرال توریکوس و پزشکان پانامائی ادامه دهم. همه با این پیشنهاد موافقت کردند و من برای ملاقات توریکوس و اطلاع از اقداماتی که تا بحال انجام داده‌ام عازم خانه او شدم.

وقتیکه وارد دفتر ژنرال شدم با شگفتی بورگه را در کنار توریکوس دیدم. پس از سلام و تعارف با ژنرال خطاب به بورگه گفتم "رفیق تو اینجا چه میکنی؟"

"بورگه" که ظاهراً از غافلگیر شدن من خوشحال بنظر میرسید گفت "من مدارک مربوط به تقاضای استرداد شاه را با خودم آورده‌ام، چون روز دوشنبه آینده آخرین مهلت ما برای رسیدگی به این تقاضا است...". بورگه سپس گفت حالا بفرمائید شما اینجا چه میکنید؟

من گفتم آمده‌ام این خبر را بتو بدهم که شاه دارد پاناما را ترک میکند. خنده از لبان بورگه محو شد و با ناراحتی گفت "شاه از پاناما می‌رود؟ این خبر خیلی بدی برای همه است... کجا میخواهد برود؟"

گفتم "ممکن است به مصر برود... شاید هم به آمریکا مراجعت کند". بورگه ناگهان از جای خود پرید و وحشت‌زده گفت "آمریکا؟... نه... نه... شما نباید اجازه چنین کاری را بدهید... آنها گروگانها را خواهند کشت!..."

ژنرال توریکوس که تا این لحظه به گفتگوی ما گوش میداد و چیزی نمیگفت ناگهان از جا برخاست و بزبان اسپانیولی خطاب به بورگه گفت "چه آقای جوردن بخواهد و چه نخواهد من میتوانم شاه را در اینجا نگاه دارم، ولی شرط آن اینست که گروگانها به دولت تحویل داده شوند...". چوچو این مطالب را ترجمه کرد و ژنرال افزود "به دوستان ایرانی خود بگوئید که من بیست و چهار ساعت مهلت میدهم که آنها گروگانها را صحیح و سالم تحویل دولت ایران بدهند... در غیر اینصورت شاه پاناما را ترک خواهد کرد...".

این حرکت توریکوس برای من غیرمنتظره بود. ظاهراً او بفکر استفاده از حربه خروج شاه از پاناما برای آزادی گروگانها افتاده بود. تحویل گروگانها از دست افراد غیرمسئول بدولت اولین قدم در این راه بود و اگر تهدید توریکوس

موثر واقع میشد پیشرفت قابل ملاحظه‌ای بود.

من هیچ واکنشی در برابر سخنان توریکوس نشان ندادم و بورگه هم که غافلگیر شده بود گفت من باید فوراً به هتل برگردم و با تهران تماس بگیرم.

بورگه با عجله دفتر ژنرال را ترک کرد و توریکوس در حالیکه ژست نظامی گرفته بود خطاب بمن گفت "پسرم... همیشه بخاطر داشته باش که در هر نبردی... نظامی یا سیاسی باید دست به حمله زد... حتی اگر نفرات و مهمات کمتری داشته باشی!"

توریکوس سپس مرا به اطاق نشیمن هدایت کرد. در این اطاق سه نفر نشسته بودند و ژنرال در حالیکه مرا به آنها "دکتر جوردن" معرفی میکرد گفت "این آقایان سه پزشک برجسته و عالیمقام پانامائی هستند که بیست و پنج عقیده مختلف دارند!"

و در حالیکه همه به این شوخی ژنرال می‌خندیدند شروع به تعریف و تمجید از پزشکان پانامائی کرد و گفت آنها از بهترین دانشگاهها فارغ‌التحصیل شده، همان کتابهایی را که در دانشگاههای آمریکا تدریس میشود خوانده‌اند و همان عمل‌هایی را که جراحان آمریکائی انجام میدهند با موفقیت انجام داده‌اند. توریکوس سپس به موضوع بیماری شاه و اختلافی که در مورد معالجه او پیش آمده اشاره کرد و گفت این مطلب سوءتفاهمی پیش نبوده و با اینکه عمل جراحی شاه برای پزشکان ما کار ساده و پیش‌پاافتاده‌ایست آنها حاضرند بخاطر بیمار و بخاطر شما سرپرستی آقای دکتر دویبکی را در این عمل بپذیرند. پزشکان پانامائی سخنان ژنرال را تایید کردند و ژنرال خطاب بمن گفت مسئله تا اینجا حل شده است و بقیه بعهده شما است.

وقتیکه به سفارت برگشتم تصمیم گرفتیم قبل از عزیمت کاتلر و آرنی برای ملاقات با شاه مجدداً با رئیس‌جمهوری تماس بگیریم. کارتر همچنان اصرار داشت که اگر نتوانیم شاه را به ماندن در پاناما راضی کنیم او را از مسافرت به مصر منصرف نمائیم و بعنوان آخرین راه‌حل مراجعت به آمریکا را به وی پیشنهاد کنیم.

پس از رئیس‌جمهوری، ونس وزیر امور خارجه با ما صحبت کرد. ونس از احتمال مراجعت شاه به آمریکا خیلی نگران بود و گفت اگر شاه بخواهد به آمریکا بیاید ما باید اصرار کنیم که قبل از مراجعت به آمریکا از مقام سلطنت استعفا بدهد و دیگر مدعی تاج و تخت ایران نباشد. ونس ظاهراً از حساسیت

شاه در این مورد بقدر کافی آگاه نبود.

وقتیکه کاتلر و آرنی برای ملاقات با شاه عازم کونتادورا شدند من میدانستم چه توصیه‌ای به آنها بکنم. فقط گفتم هرچه بیتوانید برای جلب رضایت شاه در مورد ماندن در پاناما و انجام عمل جراحی در این کشور تحت نظر دکتر دوبیکی پافشاری کنید، چون طرح موضوع مخالفت پرزیدنت کارتر با رفتن شاه به مصر باعث خواهد شد که او موضوع تعهد ما را برای پذیرفتن مجدد او در آمریکا پیش بکشد.

کاتلر و آرنی راقل ساعت ۹ شب بطرف کونتادورا حرکت کردند و یکساعت و نیم بعد برگشتند. من با عجله به استقبال آنها رفتم و کاتلر گفت "خیالتان کاملا راحت باشد، شاه به مصر خواهد رفت".

با ناراحتی پرسیدم "چه پیش آمده است، جزئیات صحبت‌هایتان را بمن بگوئید".

آرنی رافل شروع به صحبت کرد و گفت "وقتیکه ما به محل اقامت شاه رسیدیم. شاه و همسرش و آرماتو منتظر ما بودند. شاه از دیدن کاتلر اظهار خوشحالی کرد و کاتلر ضمن تشکر گفت که مایل است تنها با شاه و شهبانو صحبت کند. آرماتو خارج شد و کاتلر امکانات معالجه در پاناما و آمادگی دکتر دوبیکی برای سرپرستی عمل و مشکلات مسافرت به مصر را برای شاه و همسرش تشریح کرد. شاه و همسرش با قیافه‌های افسرده ولی با دقت به سخنان کاتلر گوش دادند. سپس شاه شروع به صحبت کرد و با کلمات شمرده‌ای گفت "من احساس میکنم که مرگ نزدیک است و در این شرایط فقط به خانواده‌ام و کشورم می‌اندیشم...". پس از کمی مکث دوباره گفت "من میدانم که بزودی خواهم مرد اما میخواهم با افتخار بمیرم، نه روی تخت بیمارستان در کشوری دورافتاده آنهم در نتیجه یک اشتباه یا رشوه"

این سخن شاه در آنموقع برای من نامفهوم بود، ولی با تحقیقاتی که بعدا بعمل آوردم معلوم شد شاه پس از انتشار اخبار مربوط به فعالیت‌هایی که برای استرداد او صورت میگرفت بشدت نگران این موضوع بوده است که بعضی مقامات پانامائی برای استرداد او تطمیع شوند یا با تجویز داروهای عوضی و سمی موجبات مرگ او را در بیمارستان‌های پاناما فراهم آورند. گفته میشد که به یکی از پزشکان بیمارستان "پاتیللا" که قرار بود شاه در آن تحت عمل جراحی قرار بگیرد پیشنهاد یک میلیون دلار رشوه شده بود و پزشکی که این موضوع را فاش

هامیلتون جوردن

۱۴۹

کرده بود میگفت که پیشنهاد رشوه را رد کرده است. البته من درباره صحت این مطالب شک دارم، ولی بهرحال رسیدن چنین شایعه‌ای بگوش شاه کافی بود تا او را از خوابیدن در روی تخت یک بیمارستان پانامائی بازدارد.

پس از آنکه شاه انجام عمل جراحی در پاناما را حتی با قبول مسئولیت از طرف دکتر دوبیکی رد کرد چاره‌ای جز طرح پیشنهاد مراجعت او به آمریکانماند. البته کاتلر ضمن ارائه این پیشنهاد شرط‌آنها هم که استعفای شاه از مقام سلطنت بود عنوان کرد.

آرنی رافل که مدتی در ایران خدمت کرده و زبان فارسی را کم‌وبیش میدانست میگوید وقتیکه کاتلر پیشنهاد استعفا را مطرح کرد شهبانو به فارسی خطاب به شوهرش گفت "مبادا این پیشنهاد را قبول بکنی. این کار ننگ و خفت بزرگی برای ما بیار خواهد آورد. به پسرمان و آینده کشورمان فکر کن!...". شاه مانند مردانی که مطیع و گوش بفرمان زن خود هستند به حرفهای همسرش گوش میداد، ولی پاسخ قاطعی به این پیشنهاد نداد و گفت "من هنوز در تصمیم قبلی خود برای قبول دعوت دوستم انور و رفتن به مصر باقی هستم و اگر تغییری در این تصمیم خود دادم تا صبح فردا به شما اطلاع خواهم داد".

آنشب، وقتیکه پس از یک روز پرماجرا و خسته‌کننده به رختخواب میرفتم کمتر از شب‌های قبل نگران بودم، زیرا شاه تصمیم خود را گرفته بود و مشکلات احتمالی رفتن او به مصر بهرحال برای ما کمتر از مراجعت به آمریکا بود. احتمال پذیرفتن شرط استعفا برای مراجعت به آمریکا هم تقریبا صفر بود، ولی هنوز یک خطر وجود داشت و آن اینکه کارتر برای منصرف ساختن شاه از مسافرت به مصر شرط استعفا را پس بگیرد و شخصا او را به آمریکا دعوت نماید!

شنبه ۲۲ مارس ۱۹۸۰ (دوم فروردین ۱۳۵۹)

صبح زود از خواب برخاستم و چون هنوز نگران تصمیم رئیس‌جمهوری برای جلوگیری از مسافرت شاه به مصر بودم ابتدا به والتر ماندیل معاون رئیس‌جمهوری و سپس به ونس وزیر خارجه تلفن کردم و از آنها خواستم که نظر کارتر را درباره جلوگیری از مسافرت شاه به مصر تغییر دهند. ماندیل و ونس هر دو با من هم عقیده بودند که رفتن شاه به مصر در هر حال بهتر از مراجعت او به آمریکاست. سپس من و کاتلر باهم به کارتر که در کمپ دیوید بود تلفن کردیم. کاتلر

ضمن گزارش ملاقات خود با شاه گفت "شاه مصمم است پاناما را ترک کند و تنها مسئله‌ای که باقی میماند اینست که کجا برود. خود او تصمیم گرفته است به مصر برود و تغییر این تصمیم مشکل بنظر میرسد". کارتر گفت در مورد مسافرت به آمریکا با او چطور صحبت کرده‌اید، من فکر میکنم اگر کمی پافشاری کنید مراجعت به آمریکا را ترجیح خواهد داد.

من از بیم آنکه کارتر پیشنهاد مسافرت بدون قید و شرط شاه را به آمریکا عنوان کند از کاتلر خواستم که ادامه صحبت را بمن واگذار کند. برای من خیلی ناراحت‌کننده بود که برای تغییر تصمیم رئیس‌جمهوری به بحث و استدلال بپردازم، ولی با پوزش از این عمل گفتم "آقای رئیس‌جمهوری من میخواهم از شما تقاضا کنم درباره این مسئله با پرزیدنت سادات هم مشورت کنید... ممکن است مسافرت شاه به مصر واقعا آنطور که ما تصور میکنیم خطری برای او نداشته باشد... آیا تصور نمیکنید که سادات مصالح خود و کشورش را بهتر از ما تشخیص میدهد؟". کارتر بدون اینکه چیزی بگوید به حرفهای من گوش میداد و من هم جرئت بیشتری یافته نظریات هال ساندرس را از قول خود او برای رئیس‌جمهوری شرح دادم و گفتم این خطر را مجسم کند که اگر در نتیجه مراجعت شاه به آمریکا خطری متوجه جان گروگانها بشود چه مصیبتی پیش خواهد آمد.

کارتر برخلاف مکالمه قبلی با من جروبحث نکرد و گفت "بسیار خوب من با انور صحبت میکنم و نتیجه را به شما اطلاع خواهم داد".

ده دقیقه بعد تلفن زنگ زد. کارتر بود که با خوشحالی میگفت بچه‌ها خیالشان راحت باشد من الان با سادات صحبت کردم و دلائل نگرانی خود را از مسافرت شاه به مصر برای او شرح دادم. سادات خنده بلندی کرد و با لهجه مخصوص خود گفت "جیمی شما نگران من و مصر نباشید، شما فکر گروگانهای خودتان باشید!...".

کاتلر بدستور رئیس‌جمهوری دوباره بدیدن شاه رفت و آمادگی آمریکا را در انجام تسهیلات لازم برای مسافرت به مصر به وی اطلاع داد. اما هنوز مسئله تمام نشده بود و "بورگه" وکیل فرانسوی دولت ایران همچنان به تلاش خود برای تعقیب تقاضای استرداد شاه و جلوگیری از خروج او از پاناما ادامه میداد. بورگه مرتبا با من هم در تماس بود و میگفت اگر بتوانیم چند روزی خروج شاه را از پاناما عقب بیاوریم گره کار گروگانها گشوده خواهد شد...

من در جریان فعالیت‌های پشت پرده بورگه نبودم، ولی اینطور بنظر

میرسید که او پیشنهاد توریخوس را برای جلوگیری از خروج شاه از پاناما در ازاء گرفتن امتیازاتی در کار گروگانها جدی گرفته و موضوع را به تهران منعکس کرده بود. از سوی دیگر این خطر هم وجود داشت که در صورت تاخیر در خروج شاه از پاناما توریخوس بفکر بهره‌برداری از این جریان بیفتد و اختیار کار از دست ما خارج شود.

یکشنبه ۲۳ مارس ۱۹۸۰ (۳ فروردین ۱۳۵۹)

برای اولین بار در چند شبانه‌روز اخیر خواب راحتی کردم، زیرا حداقل اطمینان پیدا کرده بودم که شاه به آمریکا برنمیگردد. اما تا ساعتی که شاه پاناما را بقصد مصر ترک نکرده بود نمی‌توانستم با خیال راحت به آمریکا برگردم. لوید کاتلر که در واشنگتن کار داشت با هواپیمای نظامی مراجعت کرد ولی من بانتظار عزیمت شاه از پاناما ماندم.

انتظار ما خیلی طولانی شد و هر دفعه که با کونتادورا تماس میگرفتم میگفتند باروبنه شاه و اطرافیان‌ش بقدری زیاد است که بستهبندی و حمل آنها به هواپیما به این زودیها تمام نخواهد شد.

از سوی دیگر بورگه ساعت بساعت تلفن میکرد و میگفت که مرتبا با قطب‌زاده در تماس است و اگر از پرواز شاه جلوگیری شود هر لحظه ممکنست کار تحویل گروگانها بدولت عملی گردد. بورگه مدعی بود که قول توریخوس را درباره جلوگیری از خروج شاه از پاناما به تهران ابلاغ کرده و براساس همین قول و قرار ممکنست تحویل گروگانها بدولت و سپس آزادی آنها عملی شود. اما من نه میتوانستم به حرفها و وعده‌های بورگه اعتماد کنم و نه اختیار این را داشتم که از پرواز شاه جلوگیری بعمل آورم. لذا در پاسخ تلفن‌های بورگه فقط میگفتم هر وقت خبر قطعی تحویل گروگانها بدولت در تهران تایید شد میتوانم درباره این موضوع با رئیس‌جمهوری صحبت کنم.

ساعت یک و چهل دقیقه بعد از ظهر تلفنی به آمبلر اطلاع دادند که هواپیمای حامل شاه و همراهانش از فرودگاه پاناما پرواز کرده است.

نفس راحتی کشیدم و به آرنی گفتم حالا ما هم میتوانیم چمدانهایمان را ببندیم. ولی قبل از پرواز باید بدیدن توریخوس بروم و از او خداحافظی و تشکر کنم.

ما در حال حرکت بودیم که تلفن زنگ زد. آمبلر گوشی را برداشت و گفت "بورگه است".

بورگه بدون مقدمه پرسید "خبر تازه‌ای هست؟"

گفتم "بله. هواپیمای حامل شاه پرواز کرد".

بورگه با ناراحتی و هیجان گفت "نه، نه. من باور نمیکنم".

گفتم "هواپیما پانزده دقیقه قبل پرواز کرده و از مرز هوایی پاناما هم گذشته است".

بورگه گفت "این خبر خیلی خیلی بدی است. من همین الان با وزیر (قطب‌زاده) صحبت کردم. شورای انقلاب الان مشغول مذاکره است و تحویل گروگانها بدولت هر لحظه ممکنست عملی شود".

این حرفها و وعده‌ها دیگر مرا هیجان‌زده نمیکرد. گفتم "کریستیان (بورگه). من بارها و بارها از این قبیل حرفها شنیده‌ام که هیچکدام عملی نشده و حالا هم خیلی دیر است. با وجود این هنوز هم میگویم اگر خبر قطعی تحویل گروگانها از تهران برسد میتوانم هواپیمای حامل شاه را پس از رسیدن به پایگاه نظامی آمریکا در "ایزور" متوقف کنم. ولی بشرط آنکه انتقال گروگانها از محل سفارت انجام شده باشد".

بورگه گفت پس منتظر خبر من باشید و گوشی را قطع کرد.

من دیگر نمی‌توانستم بانتظار تلفن بورگه در خانه سفیر آمریکا بمانم. جریان را به آمبلر گفتم و از او خواهش کردم پیام‌های تلفنی بورگه را در هواپیما بمن اطلاع بدهد.

در بین راه به خانه توریخوس رفتیم. من به تنهایی وارد خانه شدم تا از او خداحافظی کنم. توریخوس خیلی سرحال بود و میگفت "خیلی خوشحالم که او رفت. این شاه آدم عجیبی بود. من میدانم آدمی اینقدر ضعیف و ترسو چطور سی و چند سال بریک کشور بزرگ سلطنت کرده است".

گفتم "ما همیشه دوستی و جوانمردی شما را در پذیرفتن او که بخاطر ما بوده بیاد خواهیم داشت".

توریخوس بشوخی گفت "متأسفانه کشور ما برای یک پادشاه خیلی کوچک بود". و افزود "هرچند برای یک ژنرال هم کوچک است!".

این آخرین باری بود که توریخوس را دیدم و آخرین جمله‌ای بود که از او شنیدم. توریخوس در تابستان سال ۱۹۸۱ در یک سانحه هوایی درگذشت.

هواپیمای ما تازه اوچ گرفته بود که آمبلر موس با هواپیما تماس گرفت و گفت "بورگه تلفن کرده و گفته است اگر از پرواز شاه به مصر جلوگیری شود گروگانها تا یکساعت دیگر از محل سفارت به وزارت خارجه ایران منتقل خواهند شد".

به آمبلر گفتم "به بورگه بگوئید که من با قول و حرف نمیتوانم دستور توقف هواپیمای شاه را بدهم. مدت پرواز هواپیمای حامل شاه تا فرودگاه "ایزور" چهار تا پنج ساعت است. اگر در این فاصله خبر قطعی از تهران رسید کاری خواهم کرد".

بعد از اینکه این پیغام را دادم تازه با خود اندیشیدم آیا من اختیار و اجازه چنین کاری را دارم. جزایر ایزور متعلق به پرتغال است. من چگونه میتوانم شاه را ضمن سوخت‌گیری هواپیمایش در پایگاه هوایی این جزیره که در اجاره آمریکا است در جزیره نگاهدارم؟

آرنی هم نگاهداشتن شاه را در ایزور عملی نمیدانست و میگفت باید فکر دیگری کرد.

گفتم "اگر جلوگیری از پرواز شاه به مصر کمکی به حل مسئله گروگانها بکند، از پرزیدنت کارتر تقاضا میکنیم شخصا با شاه تماس بگیرد و او را از انجام برنامه مسافرت خود به مصر بازدارد. ما حتی میتوانیم دکتر دوبیکی را قانع کنیم که با یک تیم پزشکی به ایزور پرواز کند و عمل جراحی شاه را در پایگاه هوایی آمریکا در این جزیره انجام دهد".

به قسمت هدایت هواپیما رفتم و از خلبان خواستم با دفتر وزیر دفاع (هارولد براون) تماس بگیرد و بگوید من میخواهم با وزیر صحبت کنم. در چند دقیقه تماس برقرار شد. گفتم "هارولد مطلب خیلی محرمانه است. میدانی که دوست ما در راه مصر است و هواپیما بین راه برای سوخت‌گیری در ایزور توقف خواهد کرد. به پایگاه ایزور دستور بدهید پس از فرود هواپیما تا اطلاع ثانوی از پرواز آن جلوگیری کنند. این موضوع به مسئله گروگانها ارتباط دارد".

وزیر دفاع از من نپرسید که با اجازه و دستور چه مقامی این تقاضا را از او میکنم. قطعاً او فکر کرده بود که من بدون کسب موافقت رئیس‌جمهوری به خود اجازه چنین کاری را نمیدهم!

در طول پرواز من دوبار با آمبلر موس و یکبار هم با خود بورگه در هواپیما تماس گرفتم. بورگه با حالت شتابزده معمول خود میگفت "هامیلتون. دیگر چیزی نمانده... شورای انقلاب مشغول مذاکره است... قطب‌زاده چند دقیقه پیش

از جلسه شورای انقلاب بیرون آمد و بامن تماس گرفت. . کار تحویل گروگانها در شرف انجام است. . . ."

پرواز پنج ساعته بین پاناما و واشنگتن با هیچانی که در داخل هواپیما دانستیم خیلی زود گذشت. از فرودگاه مستقیماً به کاخ سفید رفتم. بمحض ورود هارولد براون از وزارت دفاع تلفن کرد و گفت هواپیمای شاه در ایزور فرود آمده و مشغول سوختگیری است، ولی بدون دستور ما اجازه پرواز داده نخواهد شد. از او خواهش کردم منتظر خبر من باشد و بلافاصله با پاناما تماس برقرار کردم و سراغ بورگه را گرفتم. لحن بورگه ایندفعه تغییر کرده بود و نومیدانه میگفت خبر خوشی از تهران ندارد، کار تحویل گروگانها به دولت عملی نشده و نگاهداشتن شاه در ایزور هم دردی را دوا نخواهد کرد.

به براون تلفن کردم و گفتم موضوع منتفی شده و میتواند دستور پرواز هواپیمای حامل شاه را از ایزور بدهد. براون هم بیدرنگ به پایگاه ایزور دستور پرواز هواپیمای شاه را داده بود. تاخیر پرواز هواپیما بقدری کم بود که خود شاه و اطرافیان او هم متوجه حادثی که در پشت پرده جریان داشت نشده بودند. وقتیکه این جریان را برای کارتر نقل کردم رنگ چهره‌اش از عصبانیت کبود شد و بمن گفت خیلی از حدود اختیارات و وظایف خود فراتر رفته‌ام و بسیار کار بیجائی کرده‌ام! (۱)

دوشنبه ۲۴ مارس ۱۹۸۰ (۴ فروردین ۱۳۵۹)

در گزارش‌های خبری صبح امروز تلویزیون‌ها از جریان ورود شاه به مصر و استقبال سادات از وی فیلم‌هایی نشان داده شد. استقبال سادات از شاه با مراسم استقبال رسمی از سران کشورها تفاوت زیادی نداشت. پس از انجام مراسم

۱- یادداشت‌های هامیلتون جوردن درباره جریان پرواز شاه از پاناما به مصر با شایعاتی که بعدها درباره این موضوع منتشر شده متناقض است. براساس این شایعات گویا درباره تحویل شاه به ایران در ازاء گروگانها توافقی صورت گرفته بود که کیسینجر و راکفلر قبلاً شاه را در جریان گذاشته و خروج او را از پاناما تسریع مینمایند. ولی از آنجا که شاه با یک هواپیمای نظامی آمریکا از پاناما خارج شده و در بین راه در یک پایگاه نظامی آمریکا هم توقف کرده است این شایعات صحیح بنظر نمیرسد. م.

استقبال سادات در حالیکه زیر بازوی شاه را گرفته بود با او سوار هلی‌کوپتر شد و همراه شاه به بیمارستان رفت.

هضری پرشت تلفن کرد و گفت با بورگه در پاناما تماس گرفته و او را خیلی مایوس و افسرده یافته است. خود من هم با او تماس گرفتم و پیشنهاد کردم در راه بازگشت به اروپا به واشنگتن بیاید، شاید امکان ملاقات او را با رئیس‌جمهوری فراهم کنم و درباره آئینده باهم گفتگو کنیم.

بعد از ظهر پرزیدنت کارتر تلفن کرد و گفت با هارولد براون تماس بگیرم و گزارشی درباره "مطالعات مربوط به موضوع حساسی که در کمپ دیوید مورد بحث قرار گرفته است" برای او تهیه کنم. من عین کلمات رئیس‌جمهوری را برای براون نقل کردم. براون گفت ژنرال "پوستای" را بدفتر من خواهد فرستاد تا درباره این موضوع توضیحات کافی بمن بدهد.

ژنرال جان پوستای از افسران ستاد ژنرال دیوید جونز رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا ساعتی بعد در حالیکه دو نقشه لوله شده زیر بغل خود داشت وارد دفتر من شد و گفت "به من دستور داده شده است درباره عملیات نجات توضیحاتی به شما بدهم". این نخستین باری بود که من اصطلاح "عملیات نجات" را می‌شنیدم.

ژنرال پس از گفتن همین جمله کوتاه بدون اینکه منتظر ستوال من بشود یکی از نقشه‌های خود را روی میز من پهن کرد. من با توجه به حساسیت موضوع در اطاقم را قفل کردم و به التانور گفتم هیچ تلفنی را به اطاق من وصل نکند.

ژنرال با قیافه‌ای خشک و رسمی و کلمات شمرده شروع به صحبت کرد و گفت "از ابتدای گروگانگیری امکان دست‌زدن به عملیات کماندوتی برای نجات گروگانها مورد مطالعه قرار گرفت. در آغاز امکانات ما بسیار محدود بود و گروه ورزیده‌ای برای این کار نداشتیم، ولی در این مدت تعلیمات کافی به عده‌ای افراد واجد شرایط داده شده و ما میتوانیم این موضوع را بطور جدی تعقیب کنیم".

در حالیکه ژنرال پوستای توضیحاتی از روی نقشه بمن میداد من در این اندیشه بودم که اگر این نقشه عملی شود بارسنگینی از روی دوش ما برداشته خواهد شد و مردم آمریکا و دنیا بالاخره خواهند فهمید که کارتر یک رئیس‌جمهوری ضعیف و بی‌اراده نیست. در پایان توضیحات ژنرال از او پرسیدم:

"ژنرال - آیا کاملاً از موفقیت این نقشه اطمینان دارید؟"

ملل متحد یا دیوان داوری بین‌المللی و یا وسائل ارتباط جمعی استماع نماید.

ج. ک.

کارتر درحالیکه از جای خود بلند میشد این یادداشت را بدست بورگه داد و گفت شما میتوانید این را بدست آیت‌الله خمینی یا بنی‌صدر بدهید، یا بهترتریبی که صلاح میدانید از آن استفاده کنید. بورگه یادداشت را گرفت و گفت امیدوارم بتوانم کاری برای شما انجام دهم.

بورگه با تلفن دفتر من با تهران تماس گرفت تا جریان ملاقات و مذاکرات خود را با پرزیدنت کارتر به قطب‌زاده و ویلایون اطلاع دهد. در این فاصله یادداشت رئیس‌جمهوری را هم بدست من داد تا آنرا بخوانم و یک کپی از آن برای خود نگاهدارم.

عصر امروز خبر پیروزی کندی در انتخابات مقدماتی ایالات نیویورک همه ما را تکان داد. شکست ما در نیویورک به تنهایی اهمیت زیادی نداشت، ولی اثر روانی آن ممکن بود در انتخابات مقدماتی ایالات دیگر هم منعکس شود.

جمعه ۲۸ مارس ۱۹۸۰ (۸ فروردین ۱۳۵۹)

در جلسه امروز صبح بررسی سیاست خارجی در کاخ سفید پیامی از سفیر سوئیس در تهران قرائت شد که ضمن آن بازهم به امکان تحویل گروگانها بدولت اشاره شده است. کارتر گفت روز اول آوریل مهلت پانزده‌روزه بنی‌صدر درباره تحویل گروگانها بسر میرسد، ولی نسبت به اجرای این وعده خوشبین نبود.

شنبه ۲۹ مارس ۱۹۸۰ (۹ فروردین ۱۳۵۹)

جودی پاول صبح زود با یک حالت مضطرب تلفن کرد و گفت "خبرهای ایران را شنیده‌ای؟"

گفتم "نه، چه خبر شده است؟"

گفت "در تهران اعلام شده است که پرزیدنت کارتر نامه‌ای برای آیت‌الله خمینی فرستاده و ضمن قبول خطاهای گذشته آمریکا در ایران از دولت ایران

ژنرال با صراحت گفت "نه آقا، من فقط میتوانم بگویم که امکان اجرای این نقشه وجود دارد. اگر بگویم کاملاً از موفقیت آن اطمینان دارم سخن درستی نیست. در راه اجرای این نقشه ریسک‌ها و موانعی هم هست که نمیتوان آنها را نادیده گرفت."

سه‌شنبه ۲۵ مارس ۱۹۸۰ (۵ فروردین ۱۳۵۹)

بورگه نزدیک ناهار وارد دفتر من شد. قیافه‌اش که درحال عادی هم با ریش و موهای بلند پریشان بنظر میرسید پریشان‌تر می‌نمود. از چگونگی رفتن شاه به مصر و واکنش‌های آن در تهران نگران بود و میگفت این ماجرا جناح معتدل را در تهران تضعیف کرده و جناح افراطی موضوع محاکمه گروگانها را "به تلافی فرار شاه به مصر" پیش کشیده‌اند.

در حالیکه بورگه باهال ساندرس و هنری پرشت و استفانی در دفتر من مشغول صحبت بودند به دفتر رئیس‌جمهوری رفتم تا ترتیب ملاقاتی بین او و بورگه را بدهم. رئیس‌جمهوری تصادفاً کار زیادی نداشت و پیشنهاد مرا پذیرفت. در ملاقات با کارتر، بورگه تقریباً تمام مطالبی را که قبلاً درباره اوضاع سیاسی ایران و تبدیل مسئله گروگانها به یکی از عوامل مبارزه بین جناحهای معتدل و افراطی و کل مسئله از دید ایرانیها برای ما گفته بود برای رئیس‌جمهوری خلاصه کرد. کارتر در پاسخ گفت که دولت وی مسئول سوءجریانات احتمالی گذشته نیست و برعکس شاه را وادار به تعدیل روش‌های گذشته و رعایت اصول حقوق بشر کرده است. کارتر افزود "این آدمهای بیگناه مسئول اعمال گذشته شاه‌نیستند که بخاطر کارهایی که به او نسبت میدهند در اسارت بمانند..." برای اینکه نتیجه‌ای از این ملاقات حاصل شود من گفتم "آقای رئیس‌جمهور، آقای بورگه عازم ایران هستند. آیا میتوانند پیامی از طرف شما به مقامات ایرانی ابلاغ کنند؟"

کارتر در روی کاغذ یادداشت مقابل خود بسرعت این چند سطر را نوشت:

- ۱- آمریکا میخواهد گروگانها سریعاً و بسلامت آزاد شوند.
- ۲- هر وقت که دولت ایران مایل باشد، آمریکا حاضر است با حکومت فعلی ایران روابط عادی برقرار سازد و نتایج انقلاب را برسمیت بشناسد.
- ۳- ایالات متحده آمریکا حاضر است شکایات ایران را از طریق سازمان

عذرخواهی کرده است."

گفتم "جودی چنین چیزی نیست. اگر رئیس‌جمهوری قصد فرستادن چنین نامه‌ای را داشت من از آن مطلع میشدم."

جودی گفت "خبر درست باشد یا نباشد جنجال برانگیز است. زودتر خودت را به دفتر برسان."

پیش از اینکه به دفتر خودم بروم به دفتر جودی رفتم. خبرنگاران او را احاطه کرده بودند. ناچار شدم به دفتر خودم بروم و تلفنی با او تماس بگیرم. جودی گفت با رئیس‌جمهوری صحبت کرده و او مطلقاً ارسال چنین نامه‌ای را تکذیب میکند. ولی خبرنگاران حرف او را باور نمیکنند!

باتفاق جودی نزد رئیس‌جمهوری رفتیم. کارتر از اینکه خبرنگاران گزارش‌های تهران را باور میکنند ولی تکذیب او را قبول ندارند بشدت عصبانی شد و گفت "پس آنها مرا دروغگو میدانند!"

قضیه جالب‌تر این بود که ویلالون از تهران تلفن کرده و گفته بود بهتر است ما درباره این نامه سکوت اختیار کنیم و از تکذیب آن خودداری نمائیم!

یکشنبه و دوشنبه ۳۰ و ۳۱ مارس ۱۹۸۰ (۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۹)

موضوع ارسال نامه‌ای از طرف پرزیدنت کارتر به آیت‌الله خمینی با وجود تکذیب‌های مکرر هنوز سوزده اصلی روزنامه‌ها و وسائل ارتباط جمعی است. کارتر با عصبانیت میگفت "من یک چیز میگویم. خمینی چیز دیگری میگوید و مطبوعات آمریکا حرف خمینی را باور میکنند!"

روز دوشنبه تلگرافی از بورگه و ویلالون دریافت کردیم. وکلای فرانسوی در این تلگراف نوشته بودند که بنی‌صدر مقدمات انتقال گروگانها را فراهم کرده و گروگانها در راس مهلت پانزده روزه‌ای که قبلاً از طرف بنی‌صدر تعیین شده بود به دولت تحویل داده خواهند شد.

خبر بعدی از تهران حاکی از این بود که بنی‌صدر روز سه‌شنبه (فردا) ضمن نطقی تحویل گروگانها را به دولت اعلام خواهد کرد.

سه‌شنبه اول آوریل ۱۹۸۰ (۱۲ فروردین ۱۳۵۹)

ونس، برژینسکی، وارن کریستوفر، هال ساندرس، جودی پاول، دیوید

آرون (معاون برژینسکی) گاری‌سیک و من از ساعت پنج صبح در حضور کارتر در دفتر ریاست‌جمهوری اجتماع کرده و با بی‌صبری منتظر شنیدن خبرهای تازه‌ای از تهران بودیم.

نیمساعت بعد از سفارت سویس در واشنگتن اطلاع دادند که بنی‌صدر گفته است "دولت آماده تحویل گرفتن گروگانها از دانشجویان است، مشروط بر اینکه آمریکائیه‌ها هم رسماً اعلام کنند که تا تعیین تکلیف گروگانها از طرف مجلس دست به هیچگونه اقدام تحریک‌آمیزی علیه ایران نخواهند زد."

پس از وصول این خبر از تهران این بحث درگرفت که منظور از شرط تعهد رسمی آمریکا درباره این موضوع چیست؟ آیا میخواهند از اعمال هرگونه تحریم و فشار علیه ایران دست برداریم و بطور ضمنی حق مجلس ایران را برای تعیین سرنوشت گروگانها برسمیت بشناسیم؟

قرار شد رئیس‌جمهوری مطلب را طوری عنوان کند که متضمن شناسایی حق مجلس ایران برای تعیین سرنوشت گروگانها نباشد. ساعت هفت و بیست دقیقه صبح پرزیدنت کارتر در بیانیه کوتاهی خطاب به خبرنگاران اظهارات بنی‌صدر را بعنوان یک گام مثبت در راه حل مسئله گروگانها تلقی کرد و گفت پس از تحویل گروگانها بدولت ایران، آمریکا تاحال این مسئله و ترتیب آزادی گروگانها از طرف مجلس ایران از اقدامات تنبیهی علیه ایران خودداری خواهد نمود.

پنجشنبه ۳ آوریل ۱۹۸۰ (۱۴ فروردین ۱۳۵۹)

باز هم همه امیدهای ما بر باد رفت و خبرهای امروز صبح تهران حاکی از این بود که آخرین تلاش برای تحویل گروگانها بدولت بی‌نتیجه مانده و بنی‌صدر گفته است که حل این مسئله از عهده او خارج شده و فقط شخص آیت‌الله خمینی میتواند درباره این موضوع تصمیم بگیرد.

کارتر سری تکان داد و گفت "بنی‌صدر آدم بی‌عرضه‌ایست. او بهترین فرصت را برای حل این مسئله از دست داد و حالا باید فکر دیگری بکنیم..."

دوشنبه ۷ آوریل ۱۹۸۰ (۱۸ فروردین ۱۳۵۹)

اولین جلسه شورای امنیت ملی پس از تعطیلات عید پاک ساعت ۹ صبح

امروز تشکیل شد. دستور جلسه مسئله گروگانها و اتخاذ تصمیمات تازه علیه ایران بود.

پرزیدنت کارتر قبلا تصمیمات خود را گرفته بود و فقط میخواست نظر اعضای شورا را درباره آن بداند. تصمیمات کارتر عبارت بود از قطع کامل روابط سیاسی با ایران، اخراج دیپلماتهای ایرانی از آمریکا، اعمال تحریمهای اقتصادی و جلوگیری از صدور هر نوع کالا به استثنای دارو و مواد غذایی به ایران. پرزیدنت کارتر پس از اعلام تصمیمات خود گفت "میخواهم از کشورهای دوست هم تقاضا کنم در اعمال فشار به ایران و تحریم اقتصادی آنکشور با ما همکاری کنند، ولی هر وقت که به هلموت (اشمیت) و مارگارت (تاچر) وزیرکار (دستن) تلفن میکنم و از آنها کاری درباره ایران میخواهم ناراحت میشوند، مثل اینکه آنها از تلفن کردن من درباره این موضوع هم ناراحت میشوند..."

کارتر بعد از ظهر تصمیمات خود را درباره تحریم اقتصادی ایران و اخراج دیپلماتهای ایرانی از آمریکا اعلام کرد. من میدانستم که این اقدامات کمکی به آزادی گروگانها نخواهد کرد، ولی افکار عمومی آمریکا بهرحال انتظار عکس العملی را از طرف ما داشتند، و "متحدین" ما هم شاید از بی تفاوتی خود در این ماجرا دست برمیداشتند.

پنجشنبه ۱۰ آوریل ۱۹۸۰ (۲۱ فروردین ۱۳۵۹)

هارولد براون با خط تلفنی مستقیم و اختصاصی من تماس گرفت و گفت "مثل اینکه رئیس جمهور بطور جدی در فکر اعزام گروه کماندوتی برای نجات گروگانهاست. برژینسکی هم درباره این موضوع اطلاعاتی از من خواسته است." گفتم "پس از قطع رابطه و تحریم اقتصادی ایران ظاهرا چاره دیگری نداریم."

براون گفت "من هم اینطور فکر میکنم. دیگر محاصره دریائی و مین گذاری سواحل ایران هم گروگانهای ما را از بند رها نخواهد کرد... اگر آنها دست به کشتار گروگانها بزنند ما چاره ای جز عملیات نظامی نخواهیم داشت و خدا میداند عاقبت این کار به کجا خواهد کشید..."

جمعه ۱۱ آوریل ۱۹۸۰ (۲۲ فروردین ۱۳۵۹)

فیل وایز از دفتر کارتر تلفن کرد و گفت ظهر برای حضور در یک جلسه

درباره مسائل مربوط به سیاست خارجی به دفتر رئیس جمهوری بروم.

وقتی وارد اتاق شدم علاوه بر اعضای گروه سیاست خارجی، ژنرال دیوید جونز رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا و استانیفیلد ترنر رئیس سیا را هم در میان حضار دیدم. فقط ونس که در سفر بود در جلسه حضور نداشت و بجای او وارن کریستوفر معاون وزارت خارجه نشسته بود.

پرزیدنت کارتر شروع به صحبت کرد و بدون مقدمه گفت "آقایان، من میخواهم به اطلاع شما برسانم که تصمیم گرفته ام موضوع عملیات نجات گروگانها را بطور جدی دنبال کنم. از اولین هفته گروگانگیری من از ستاد مشترک خواستم درباره این موضوع مطالعه و اقدام کنند و اکنون بمن اطلاع داده اند که پس از تمرینات و بررسی های لازم، آمادگی کافی برای این کار وجود دارد."

کارتر سپس از هارولد براون و دیوید جونز خواست توضیحات کافی درباره امکانات عملی مأموریت نجات بدهند و از سایرین هم خواست پس از شنیدن گزارش نظر خود را بگویند.

ژنرال دیوید جونز نقشه ای روی میز پهن کرد و جزئیات برنامه را تشریح نمود. من در گوشه ای از وارن کریستوفر که پهلوی من نشسته بود پرسیدم "نظر شما چیست؟"

کریستوفر گفت "من مطمئن نیستم... آیا ونس از این موضوع چیزی میداند؟" گفتم "حتما اطلاع دارد. من فکر نمیکنم رئیس جمهوری درباره این موضوع با او صحبت کرده باشد."

پس از توضیحات دیوید جونز، مانندیل معاون رئیس جمهوری موافقت خود را با اجرای این نقشه اعلام کرد، برژینسکی هم همانطور که انتظار میرفت طرفدار جدی اجرای این نقشه بود. ترنر رئیس سیا هم موافق بود ولی خطرات احتمالی را هم گوشزد کرد و گفت "وضع ساختمان سفارت فعلا برای اجرای این برنامه مساعد است. ولی این وضع هر روز ممکن است تغییر کند."

هارولد براون گفت "راه حل بهتری بنظر نمیرسد". کارتر گفت "بنظر من هم چاره دیگری نداریم. با وجود این قبل از اتخاذ تصمیم نهائی من طی تعطیلات آخر هفته بیشتر درباره این موضوع فکر خواهم کرد و برای انجام موفقیت آمیز این نقشه به دعا خواهم پرداخت. شما هم فکرهایتان را بکنید، ما اول هفته آینده جلسه دیگری تشکیل میدهیم تا به یک نتیجه قطعی برسیم."

سه‌شنبه ۱۵ آوریل ۱۹۸۰ (۲۶ فروردین ۱۳۵۹)

همه اعضای گروه سیاست خارجی، باتفاق ژنرال جونز و ترنر دور میز اطاق کابینه نشسته و منتظر ورود رئیس‌جمهوری و ونس بودیم. آنها با پنج دقیقه تاخیر باتفاق و در حالیکه هر دو قیافه گرفته‌ای داشتند وارد شدند.

پرزیدنت کارتر در جای خود نشست و گفت "ونس درباره برنامه ماموریت نجات که در جلسه قبل درباره آن صحبت کردیم نگرانی‌هایی دارد. من از او می‌خواهم که نظریات خود را با شما هم در میان بگذارد."

ونس آغاز سخن کرد و دلائل مخالفت خود را با نقشه ماموریت نجات به تفصیل بیان کرد. او درباره امکانات عملی اجرای این نقشه اظهار تردید کرد و گفت بفرض اینکه کماندوها بتوانند خود را به ساختمان سفارت برسانند این کار برای گروگانها و کماندوها خالی از خطر نخواهد بود. ونس سپس گفت "بفرض اینکه این برنامه با موفقیت انجام شود و گروگانها نجات پیدا کنند، آیا صدها آمریکائی دیگر که هم اکنون در ایران زندگی می‌کنند در معرض خطر نخواهند بود و آنها را به گروگان نخواهند گرفت؟"

در حالیکه رئیس‌جمهوری و دیگران در سکوت کامل به سخنان ونس گوش می‌کردند، او سخنان خود را با این جملات خاتمه داد:

"آقای رئیس‌جمهور، آخرین مطلبی که می‌خواهم خاطر نشان کنم عکس‌العمل بین‌المللی اجرای این نقشه است. شوروی در برابر این کار چه خواهد کرد؟ کشورهای عرب و مسلمان در برابر این کار که احتمالاً با کشتار عده‌ای از ایرانیان همراه خواهد بود چه عکس‌العملی نشان خواهند داد؟ ما اسم این کار را ماموریت نجات گذاشته‌ایم، ولی دیگران آنرا عملیات نظامی خواهند نامید و عکس‌العمل نشان خواهند داد. با توجه به مجموع این دلایل من در شرایط فعلی جدا با این نقشه مخالفم و معتقدم که ما باید به تلاش خود برای حل مسئله از راههای دیگر ادامه دهیم."

پس از پایان سخنان ونس، رئیس‌جمهوری خطاب به حضار جلسه گفت "کسی در تایید نظریات ونس حرفی ندارد؟" هیچکس چیزی نگفت و من در دل بحال ونس که تنها مانده بود تاسف خوردم.

این خود کارتر بود که سرانجام سکوت را شکست و به یکایک ایرادات ونس پاسخ گفت. درباره امکان موفقیت ماموریت نجات، کارتر گفت که براساس گزارش

رئیس ستاد مشترک به موفقیت این نقشه امیدوار است و درباره آمریکائیهایی مقیم ایران که ممکنست بعداً به گروگان گرفته شوند اظهار داشت ما بارها به آنها گفته‌ایم که ایران را ترک کنند و مسئولیتی در مورد آنها نداریم و درباره واکنش کشورهای عرب و مسلمان گفت آنها حداکثر به صدور اعلامیه یا اعتراض شفاهی اکتفا خواهند کرد، چون خود آنها هم از خمینی می‌ترسند و دل خوشی از او ندارند. رئیس‌جمهوری در قسمت آخر سخنان خود به واکنش احتمالی روسها اشاره کرد و گفت "اگر ما به اقدامات دیگری از قبیل محاصره دریائی یا بمباران تاسیسات نظامی و اقتصادی ایران متوسل شویم خطر درگیری ما با شوروی بیشتر خواهد بود."

پس از پایان سخنان کارتر باز هم سکوت سنگینی برقرار شد. سپس رئیس‌جمهوری از ژنرال جونز درباره جزئیات برنامه ماموریت نجات توضیحاتی خواست و دیگران هم در این بحث شرکت کردند. بجز ونس که تا پایان جلسه سکوت اختیار کرد و هیچ نگفت.

چهارشنبه ۱۶ آوریل ۱۹۸۰ (۲۷ فروردین ۱۳۵۹)

امشب در اطاق وضعیت کاخ سفید یک جلسه غیرعادی داشتیم. جلسه برای بررسی جزئیات طرح عملیات نجات تشکیل شده بود و همه ما با سرهنگ "چارلی بکویت" فرمانده عملیات نجات که بنام رمز "دلتا" معروف شده بود آشنا شدیم. چارلی مردی پنجاه و یک ساله، بلندقد و قوی‌هیکل از اهالی ایالت خود ما جورجیا بود. او در جنگهای کره و ویتنام شرکت کرده و دارای احساسات وطن پرستانه در حد افراط بود، بطوریکه در جریان تظاهرات علیه جنگ ویتنام به یک خبرنگار آمریکائی گفته بود "اینها که از آمریکا و سیاست آمریکا ناراضی هستند بهتر است از این کشور بروند!". چارلی بمناسبت شرکت داوطلبانه در ماموریت‌های خطرناک جنگی و دریافت مدال‌های متعدد در ارتش هم شهرت داشت. یکبار که صحبت از تهیه فیلمی از زندگی پرماجر و ماموریت‌های خطرناک قبلی او شده بود "جون واین" را برای ایفای نقش او پیشنهاد کردند، ولی کسانی که چارلی را می‌شناختند گفتند جون واین هرگز نمیتواند سرسختی و خشونت چارلی را بروی صحنه بیاورد!

جلسه را کارتر با سخنان کوتاهی افتتاح کرده و ضمن آن گفت "آقایان،

نیازی نیست که من دربارهٔ علت تشکیل این جلسه و علت تصمیمی که بمنظور رهائی گروگانها گرفته‌ایم مطلب زیادی بگویم. همه شما میدانید که من تا آنجا که می‌توانستم برای حل این مسئله از طریق مسالمت‌آمیز تلاش کردم، ولی تلاش ما به نتیجه‌ای نرسید و اگر بخواهیم همینطور دست روی دست بگذاریم و بانتظار حوادث بنشینیم ماهها و شاید سالها طول خواهد کشید تا خمینی برجم بیاید و دستور آزادی گروگانهای ما را صادر کند. این وضع نه برای گروگانها و خانواده‌های آنها قابل تحمل است و نه ملت ما بیش از این میتواند چنین تحقیری را تحمل کند. بهمین جهت بود که ما بالاخره تصمیم گرفتیم گروگانهای خود را با عملیات نجات که از آغاز گروگانگیری بعنوان یک راه‌حل در نظر داشتیم از اسارت برهانیم."

پس از این مقدمه رئیس‌جمهوری از ژنرال جونز خواست که دربارهٔ برنامهٔ عملیات و مسئولان اجرای آن توضیحاتی بدهد. رئیس‌سquad مشترک ابتدا ژنرال "فیلیپ گاست" و ژنرال "جیمز وافت" را بعنوان مسئولین اجرایی عملیات و سرهنگ چارلی بکویت را بعنوان فرمانده عملیات معرفی نمود و توضیحات بیشتر را به‌خود آنها محول نمود.

کارتر رویه ژنرال وافت کرده و گفت ژنرال مشکلترین مرحلهٔ عملیات کدام قسمت است؟

ژنرال گفت حساس‌ترین قسمت ورود به خاک ایران و رسیدن به منطقه پیش‌بینی شده بدون کشف و ردیابی آن از طرف ایرانیهاست. البته ارتش ایران در وضع آشفته‌ای است و با وجود تجهیزات رادار ساخت آمریکا که در اختیار آنهاست امیدواریم موفق به کشف و ردیابی ما هنگام ورود به خاک ایران نشوند" رئیس‌جمهوری مجدداً پرسید "آیا مشکلات دیگری هم هست؟"

ژنرال پاسخ داد "مشکل اصلی ما هلی‌کوپترها هستند که برای پرواز در مسافت‌های دور، آنها با ظرفیت کامل و در ارتفاع کم ساخته نشده‌اند. بهمین جهت ما دو هلی‌کوپتر علاوه بر تعداد لازم برای این مأموریت در نظر گرفته‌ایم." سپس "چارلی بکویت" دربارهٔ گروهی که فرماندهی آنها را در عملیات بعهدہ دارد توضیحاتی داد و گفت اینها افرادی هستند که علاوه بر توانائی جسمی و تمرینات کافی، داوطلبانه و با علاقه بمنظور نجات هموطنان خود این مأموریت را پذیرفته‌اند.

چارلی سپس به تفصیل جزئیات برنامه ورود به فضای ایران در دل شب با

هواپیماهای حمل و نقل نظامی و هلی‌کوپترها، فرود آمدن در نقطه پیش‌بینی شده در کنار کویر ایران، پرواز شبانه به یک نقطه کوهستانی در نزدیکی تهران و استراحت در این نقطه، حرکت به تهران در کامیون‌های کهنه ایرانی با رانندگان ایرانی که در استخدام سیا بودند، توقف در یک انبار کالا در داخل شهر تا فرارسیدن شب، عزیمت به محل سفارت با همین کامیون‌ها و انجام عملیات نجات و بالاخره خروج از شهر با هلی‌کوپترها را تشریح کرد.

کارتر دربارهٔ برنامه عملیات در داخل سفارت و پس از آن توضیحات بیشتری خواست. چارلی گفت که با در دست داشتن نقشه کامل سفارت تمرینات کافی برای ورود به قسمت‌های مختلف و بازکردن درها بعمل آمده و وظایف همه افراد گروه مشخص شده است. کارتر پرسید رفتار شما نسبت به ایرانیها چگونه خواهد بود. چارلی که متوجه منظور رئیس‌جمهوری شده بود گفت وظیفه اصلی ما نجات گروگانهاست و سعی ما این خواهد بود که خون کسی ریخته نشود. کارتر گفت نکته مهم همین است، شما باید هرگونه فکر انتقامجویی را از سر بدر کنید و جز نجات گروگانها به هیچ چیز دیگری نیاندیشید.

این جلسه در حدود سه ساعت بطول انجامید و ژنرال‌ها و سرهنگ بکویت به سئوالات مختلف حاضران پاسخ گفتند. ونس هم که از ابتدا مخالف این نقشه بود در جلسه حضور داشت ولی ساکت بود و به سئوال و جواب‌های دیگران گوش میداد. موقعیکه جلسه به‌پایان رسید من همراه ونس از جلسه خارج شدم و با کنجکاوی از او پرسیدم آیا پس از اینهمه توضیحات اطمینان بیشتری نسبت به امکان موفقیت عملیات نجات پیدا نکرده است. ونس گفت "چرا. کمی خوشبین‌تر شده‌ام، ولی نظر من تغییر نکرده است" و پس از کمی مکث افزود "ژنرال‌ها کمتر حاضرند بگویند که قادر به انجام کاری نیستند... آنها از مشکلات کار در حاشیه صحبت میکنند، ولی این مشکلات در عمل بزرگتر از آنست که آنها وانمود می‌سازند..."

پنجشنبه ۱۷ آوریل ۱۹۸۰ (۲۸ فروردین ۱۳۵۹)

کارتر امروز محدودیت‌های اقتصادی تازه‌ای را علیه ایران اعلام کرد و ضمن سخنان خود در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت "اگر این اقدامات هم به نتیجه‌ای نرسد. اقدام بعدی مانوعی عملیات نظامی خواهد بود..."

این نخستین باری بود که کارتر از امکان دست زدن به نوعی عملیات نظامی در ایران سخن میگفت. او میخواست با این تهدید قبل از شروع عملیات نجات ایران را به تجدیدنظر در رویه خود وادار سازد. ولی برژینسکی این تهدید را بیموقع خواند و گفت ممکنست تهدید رئیس جمهوری ایرانها را به مراقبت بیشتری وادار نماید و انجام عملیات نجات را با مشکلاتی مواجه سازد. برژینسکی معتقد بود که برعکس ایرانها را باید قانع کرد که تهدید ما جدی نیست و هنوز هم در پی فرصتی برای مذاکره هستیم.

من به برژینسکی گفتم "چطور است من با رابط ایرانی خود مجددا تماس برقرار نمایم و باب مذاکره را با او باز کنم. برژینسکی این فکر را پسندید و قرار شد موضوع را با رئیس جمهوری در میان بگذاریم. کارتر هم این پیشنهاد را پذیرفت و گفت "ضرری ندارد... شاید قبل از اینکه دستور شروع عملیات نجات را صادر کنیم راه حل تازه ای پیدا شود..."

پس از جلب موافقت رئیس جمهوری با بورگه و ویلالون در پاریس تماس گرفتم و گفتم میخوام ملاقات دیگری با دوست ایرانی خود داشته باشم. آنها خیلی سریع ترتیب این ملاقات را دادند و من هم به استغافی اطلاع دادم که خود را برای یک مسافرت برق آسا به اروپا آماده کند. برای اینکه سریع تر به مقصد برسیم میخواستیم در پرواز روزانه کنکوردا جا رزرو کنیم، ولی اطلاع دادند که نیکسون رئیس جمهوری سابق هم با این هواپیما مسافرت میکند و احتمالا چند روزنامه نگار هم همراه او هستند. از پرواز با کنکوردا منصرف شدم و قرار شد با یک هواپیما نظامی به اروپا حرکت کنیم.

استغافی نزدیک نیمه شب به فرودگاه آمد و گفت شوهرش را پیدا نکرده و یادداشتی برای او گذاشته است باین مضمون که "با هامیلتون به اروپا پرواز کردم". گفتم امیدوارم بعد از دیدن این یادداشت راحت بخوابد!

جمعه ۱۸ آوریل ۱۹۸۰ (۲۹ فروردین ۱۳۵۹)

مسافرت دونفره با هواپیمایی که در حال عادی بیش از یکصد مسافر حمل میکند وهم انگیز است. استغافی در اولین ساعت پرواز در روی صندلی خود بخواب رفت، ولی من که عادت به خواب در هواپیما ندارم در تمام مدت پرواز در بین دو ردیف صندلی خالی قدم میزدم و فکر میکردم.

بعد از ظهر به مقصد خود در اروپا رسیدیم. اتومبیلی که در فرودگاه منتظر من بود مرا به خانه یک دیپلمات آمریکائی برد و تا ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب که برای ملاقات ما با رابط ایرانی تعیین شده بود از این خانه خارج شدیم.

در ساعت تعیین شده به دیدار مقام ایرانی رفتیم. او مثل دفعه گذشته به گرمی با ما برخورد کرد، ولی در قیافه او مثل گذشته قدرت و اعتماد بنفس دیده نمیشد (۱).

من برای اینکه سر صحبت را باز کنم گفتم "از تاریخ اولین دیدار ما حوادث زیادی رخ داده است".

او گفت "بلی. من تمام سعی خودم را برای انجام قولی که به شما داده بودم کردم. کار در شرف انجام بود و حتی هلی کوپترهایی که میبایست کار انتقال گروگانها را از محل سفارت به وزارت خارجه انجام دهند آماده پرواز بودند. ولی در آخرین لحظه کار به بن بست کشید".

او سپس به شرح تحولات بعدی پرداخت و گفت "آمریکا با تحریم اقتصادی و قطع روابط سیاسی با ایران مرتکب اشتباه بزرگی شده است. این کار شما پای روسها را در ایران محکمتر خواهد کرد و ایران بزودی پراز ماموران ک.گ.ب. خواهد شد".

گفتم "اگر شما از نفوذ روسها نگرانید چرا خودتان وسیله توسعه نفوذ آنها را فراهم میکنید. در حالیکه ماموران سیاسی ما در ایران بگروگان گرفته میشوند ماموران روسی از حمایت کامل شما برخوردارند. قطع رابطه و تحریم اقتصادی کمترین واکنشی بود که ما میتوانستیم در برابر اسارت پنج ماهه دیپلماتهای خود انجام دهیم".

او گفت "من هم این مطالب را میدانم، ولی وقتی که شما اقدام به قطع رابطه کردید برقراری مجدد این روابط کار مشکلی است".

صحبت ما بدرازا کشید و بالاخره من پرسیدم "بنظر شما تکلیف گروگانها چه میشود؟ کی میخواهید آنها را آزاد کنید. لطفا جواب دیپلماتیک بمن دهید و فقط بگوئید واقعا چه فکر میکنید؟"

۱- خوانندگان توجه دارند که "مقام ایرانی" یا رابط ایرانی مورد بحث همان قطب زاده است که برای دومین بار محرمانه به ملاقات هامیلتون جوردن رفته است.

او شرح مفصلی درباره کشمکش‌های سیاسی در داخل ایران و نقش عوامل مختلف در تعیین خط مشی سیاست خارجی ایران از جمله مسئله گروگانها بیان کرد، ولی من جواب سئوال خود را نیافتم و دوباره پرسیدم "آنچه برای من اهمیت دارد اینست که تا کی باید برای حل این مسئله صبر کنیم".

این بار او گفت "دوست من، میترسم این مسئله به این سادگی‌ها حل نشود و گروگانها باین زودی به کشور خود برنگردند".

از این صراحت تکان خوردم و گفتم "فکر میکنید چه مدت این کار بطول خواهد انجامید؟"

گفت "تاریخ دقیقی نمیتوانم بگویم. ممکن است ماهها و ماهها طول بکشد". این جواب کم و بیش صریح و روشن بود. او برخلاف گذشته حتی از اظهار امیدواری و وعده خشک و خالی هم خودداری میکرد و به توانائی خود در حل این مسئله اعتمادی نداشت. تکلیف من هم معلوم بود، دیگر نمی‌بایست با اظهار خوشبینی بیهوده رئیس‌جمهوری را در اجرای تصمیم خود دچار تردید کنم.

در فرصت باقیمانده به صحبت درباره مسائل دیگری پرداختیم و قبل از خداحافظی او توصیه کرد که از دست زدن به کارهای خطرناکی از قبیل حمله هوایی به ایران یا مین‌گذاری سواحل ایران خودداری کنیم. من قول دادم که چنین کاری نخواهیم کرد.

در راه بازگشت به واشنگتن گزارش کامل مذاکرات خود را با رابط ایرانی برای پرزیدنت کارتر و ونس نوشتم و بمحض ورود به واشنگتن آنرا برای رئیس‌جمهوری و وزیرخارجه فرستادم. کارتر بلافاصله پس از مطالعه این گزارش با هارولد براون تماس گرفت و گفت "آخرین امید من برای حل مسالمت‌آمیز مسئله گروگانها از میان رفته است. به سرهنگ بکویت بگوئید افراد خود را برای حرکت آماده کند!"

در لحظه‌ای که رئیس‌جمهوری این دستور را میداد من در کنار او بودم و پیش خود به مسئولیتی که در این کار داشتم و نقش رابط ایرانی در اتخاذ این تصمیم فکرمیکردم. شاید طرف ایرانی ما خودش هم نمیدانست که تا چه اندازه در تصمیم نهائی کارتر برای اعزام گروه نجات به ایران موثر بوده است.

سه‌شنبه ۲۲ آوریل ۱۹۸۰ (۲ اردیبهشت ۱۳۵۹)

با اینکه راز عطیات نجات کاملاً محفوظ مانده بود در کاخ سفید حالت انتظاری بچشم می‌خورد. در جلسه اعضای ستاد کاخ سفید همکاران مرا درباره نقشه‌های رئیس‌جمهوری سئوال‌پیچ کرده بودند. من نمیتوانستم حقیقت را به آنها بگویم، فقط در جواب سئوالشان گفتم "رئیس‌جمهوری تا آخر ساکت نخواهد نشست و بالاخره برای حفظ شرف و حیثیت آمریکا دست به کاری خواهد زد." "لوثی مارتین" یکی از اعضای قابل احترام ستاد که رابط ما با جامعه سیاه‌پوستان آمریکا بود از این سخن من برآشت و گفت "هامیلتون، اینقدر از حیثیت و شرف آمریکا صحبت نکنید. ما با همین حرفها خود را در وینتنام گرفتار کردیم و دهها هزار جوان خود را از دست دادیم".

در حالیکه ما مشغول این صحبت‌ها بودیم سرهنگ بکویت و افراد او آمریکا را ترک گفته و در نقطه‌ای در خاورمیانه آماده حرکت بسوی ایران بودند.

پنجشنبه ۲۴ آوریل ۱۹۸۰ (۴ اردیبهشت ۱۳۵۹)

از صبح امروز نمیتوانستم هیجان خود را پنهان کنم. مرتباً به ساعت خود نگاه میکردم و پیش خود مجسم میکردم چارلی و افراد او الان در چه وضعی هستند. هیجان و نگرانی من بالاخره توجه الثانور را هم بخود جلب کرد و گفت "امروز شما را چه میشود؟ حالتان عادی نیست."

ماجرای ماموریت نجات از موارد نادری بود که الثانور در جریان کار من از آن خبر نداشت. کارتر به همه ما سپرده بود که در این مورد با هیچکس حتی منشی‌های محرم و رازدار خود هم صحبت نکنیم.

نزدیک ظهر رئیس‌جمهوری مرا احضار کرد، وقتی که وارد دفترش شدم او را خیلی افسرده و ناراحت دیدم. پیش از اینکه من سخن بگویم خود او شروع به صحبت کرد و گفت "الان خبر بدی بمن دادند. دو هلی‌کوپتر ما در شروع عملیات سقوط کرده است." و بلافاصله اضافه کرد "اما من برای دادن این خبر شما را احضار نکرده‌ام. ونس میخواهد استعفا بدهد."

از شنیدن این خبرها گیج و مبهوت شدم. سقوط هلی‌کوپترها و احتمال شکست عملیات نجات و استعفای ونس ضربه سنگینی بود.

کارتر که متوجه بهت و ناراحتی من شده بود گفت "راجع به این موضوع فعلا با هیچکس صحبت نکن، من فقط ماندیل را در جریان گذاشتم. فکر کن چه باید بکنیم"

کارتر پس از بیان این مطلب بلند شد و با اتفاق بطرف اطاق کابینه رفتیم. ماندیل، ونس، برژینسکی و جودی پاول دور میز نشسته بودند و براون هم چند دقیقه بعد وارد شد. براون خبر داد که شش هلی کوپتر به منطقه معروف به "بیابان ۱" (صحرای طبس) رسیده‌اند ولی دو هلی کوپتر در بین راه سقوط کرده یا در جایی فرود آمده و نتوانسته‌اند به مقصد برسند. براون افزود اگر اشکال دیگری پیش نیاید و در موقع ورود هواپیماها و هلی کوپترها به فضای ایران متوجه آنها نشده باشند برنامه پیش‌بینی شده را با شش هلی کوپتر هم میتوان انجام داد.

پس از ختم جلسه هر یک به اطاق‌های خود رفتیم و با ناراحتی در انتظار شنیدن خبرهای تازه‌ای بودیم. ساعت چهار و نیم بعد از ظهر جلسه‌ای درباره برنامه مبارزات انتخاباتی داشتیم، ولی فکر ما متوجه وقایعی بود که هزاران کیلومتر دورتر از ما در میان بیابانی متروک جریان داشت. انتظار ما زیاد بطول نیانجامید و با تلفن کارتر من و ماندیل و جودی هر سه بطرف دفتر رئیس جمهوری براه افتادیم.

کارتر با حالتی پریشان در پشت میز دفتر کار خصوصی خود ایستاده بود و با برژینسکی صحبت میکرد. وقتی که ما وارد شدیم گفت "خبر بدی برایتان دارم. باید ماموریت نجات را لغو کنیم!"

هر سه ما بهت‌زده شدیم و در آن لحظه هیچکس نمیدانستیم چه باید بگوئیم. کارتر ادامه داد "دو هلی کوپتر بمقصد نرسیده و از شش هلی کوپتر باقیمانده یکی دچار نقص فنی شده است. با پنج هلی کوپتر هم نمیتوان به موفقیت برنامه امیدوار بود."

من گفتم "نظر سرهنگ بکویت چیست؟"

کارتر گفت من با بکویت و ژنرال جونز و هارولد (براون) صحبت کردم. هر سه آنها میگویند باید برنامه را لغو کنیم."

در این موقع ونس و براون هم به جمع ما پیوستند. کارتر پشت میز خود نشست و چند ثانیه سکوت برقرار شد. هر کسی در دورن خود به عاقبت کار می‌اندیشید و یارای سخن گفتن نداشت. این سکوت مرگبار را صدای زنگ تلفن

شکست. کارتر گوشی را برداشت و گفت "دیوید (جونز) چه خبر؟" ما حرفهای جونز را نمی‌شنیدیم، ولی حالت چهره کارتر و پریدگی رنگ او نشان میداد که خبرهای بدی می‌شنود. کارتر لحظه‌ای چشمانش را بست و در حالیکه بزحمت آب دهانش را قورت میداد پرسید "آیا کسی هم مرده است؟" همه ما به دهان و چشمان او زل زده بودیم. چند ثانیه بعد گفت "می‌فهمم... می‌فهمم" و گوشی تلفن را گذاشت. هیچکس ستوالی نکرد تا اینکه خود کارتر پس از چند ثانیه سکوت گفت "مصیبت تازه‌ای پیش آمده. یکی از هلی کوپترها به یک هواپیمای سی ۱۳۰ خورده و آتش گرفته و احتمالا چند نفری هم کشته شده‌اند..."

هیچکس حرفی نزد... و حای سخن گفتن هم نبود. فقط صدای ونس بود که سکوت را شکست و او هم به گفتن این چند کلمه اکتفا کرد که آقای رئیس‌جمهور من خیلی خیلی متاسفم..."

از اطاق کوچک دفتر خصوصی رئیس‌جمهوری به اطاق کابینه رفتیم و در انتظار خبرهای تازه نشستیم. فوری‌ترین مسئله این بود که بقیه افراد گروه سالم از ایران خارج شوند و پس از آن می‌بایست درباره آنچه باید به ملت آمریکا و کشورهای دوست و متحدان و رهبران کنگره و خانواده‌های گروگانها گفته شود تصمیم بگیریم.

تصور اینکه گروهی از داوطلبان نجات گروگانها، خود جان باخته و در یک بیابان دور در آنسوی دنیا بخاک هلاک افتاده‌اند چون کابوسی برفکر و روح من سنگینی می‌کرد. از اطاق کابینه بیرون آمدم تا کمی در هوای آزاد قسمت جنوبی کاخ قدم بزنم و افکار خود را منظم کنم، ولی هوای خفه و مرطوب بیرون بیشتر ناراحت‌کننده بود. باحال تهوع بداخل کاخ برگشتم و به دستشویی خصوصی رئیس‌جمهوری رفتم.

وقتی که به اطاق کابینه برگشتم هنوز حال عادی نداشتم. رئیس‌جمهوری از براون می‌پرسید خبر کشته شدن مامورین عملیات را چگونه به اطلاع خانواده‌های آنها خواهد رسانید. براون گفت این وظیفه معمولاً بعهدده منشی‌هاست. کارتر گفت "من شخصا می‌خواهم به خانواده‌های آنها تلفن کنم". ولی براون اجازه خواست خود این کار را بکند و رئیس‌جمهوری در فرصت دیگری از آنها دلجوئی نماید.

سرانجام از ستاد مشترک خبر دادند که باقیمانده گروه عملیات دلتا از

فضای ایران خارج شده‌اند. تصمیمات لازم دربارهٔ تماس با متحدین آمریکا و رهبران کنگره و خانواده‌های گروگانها گرفته شد، ولی مهمترین کار، یعنی چگونگی اعلام این خبر به ملت آمریکا باقی مانده بود. کارتر در میان شگفتی همه از دوست قدیمی خود ونس که از ابتدا مخالف این عملیات بود (و در آن جمع فقط خود رئیس‌جمهوری، ماندیل و من میدانستیم که تصمیم به استعفا گرفته است) خواست که پیشنهادی را به ملت آمریکا تهیه کند، کارتر سپس به جودی پاول گفت نسخه‌ای از نطق پرزیدنت کندي را پس از شکست حمله به خلیج خوکها در کوبا بیاورد تا در تهیه پیام او پس از این شکست مورد استفاده قرار گیرد.

آنشب تا ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب در کاخ سفید بودم و وقتیکه خسته و کوفته به خانه خود باز می‌گشتم از راننده‌ام حرفی شنیدم که در آن حال برایم تکان‌دهنده بود. او که خبرهای مربوط به عملیات نجات و شکست آنرا شنیده بود گفت "آقای جوردن، خیلی از این کار رئیس‌جمهوری خوشم آمد. بالاخره او نشان داد که عرضه دست‌زدن به یک کار شجاعانه را دارد!"

گفتم "بلی. اگر این ماموریت با موفقیت انجام میشد او یک قهرمان ملی بود، ولی حالا که شکست خورده تیرهای تهمت از هر سو بطرف او رها خواهد شد و دشمنان برجسب بی‌کفایتی و عدم پیش‌بینی و ناتوانی به او خواهند زد."

جمعه ۲۵ آوریل ۱۹۸۰ (۵ اردیبهشت ۱۳۵۹)

تازه روی تخت خود دراز کشیده بودم که زنگ تلفن بصدای درآمد. گوشی تلفن را برداشتم، صدای آشنای رابط ایرانی خود را شناختم که میگفت "آقای جوردن، خودتان هستید؟"

گفتم بله.

گفت این چه کاری بود که شما کردید؟

گفتم خیلی ساده است. ما سعی کردیم هموطنانمان را نجات بدهیم ولی موفق نشدیم. همانطور که بشما قول داده بودیم ما به یک حمله نظامی دست نزدیم. ما فقط میخواستیم گروگانها را نجات بدهیم.

گفت بسیار کار احمقانه‌ای بود. شما جان گروگانها را بخطر انداخته‌اید! این جمله را بقدری خشن و بی‌ادبانه ادا کرد که من هم از کوره در رفتم

و گفتم اگر صدمه‌ای حتی به یک نفر از آنها برسد کشور شما بهای سنگینی برای آن خواهد پرداخت. عملیات نجات گروگانها با اینکه شکست خورد باید درسی برای شما باشد. صبر و تحمل ما دیگر تمام شده است و ممکن است دست به کارهای خطرناکتری هم بزنیم.

او بدون اینکه جوابی بمن بدهد گوشی را گذاشت و من دیگر هرگز با وی صحبت نکردم.

صبح زود به کاخ سفید مراجعت کردم. پیام تلویزیونی رئیس‌جمهور درباره فاجعه‌ای که رخ داده بود چند دقیقه پس از مراجعت من به کاخ سفید شروع شد. کارتر با چهره‌ای خسته و غمگین از پشت میز کار خود در دفتر ریاست‌جمهوری شروع به صحبت کرد و ضمن آن گفت "تصمیم اعزام گروه نجات برای رهائی گروگانها از طرف من اتخاذ شده بود و تصمیم لغو این ماموریت پس از بروز مشکلات غیرمنتظره نیز از طرف من ابلاغ شد... مسئولیت آنچه پیش آمده کلاً برعهده من است."

جلسه روزانه با اعضای ستاد کاخ سفید کوتاه‌تر از همیشه برگزار شد. همه ناراحت و ماتمزده بودند و هیچکس حرفی برای گفتن نداشت. پس از ختم جلسه هم احساس کردم که نمیتوانم پشت میز خود بنشینم. بی‌اختیار از دفتر خود خارج شدم و بی‌هدف به خارج از ساختمان کاخ رفتم و مدتی مثل یک مرده متحرک بدور کاخ می‌گشتم، تا اینکه توانستم تاحدی حال عادی خود را بازیابم. به استفانی تلفن کردم و گفتم وکلای فرانسوی را پیدا کند و به آنها بگوید کاری که صورت گرفته جنبه تهدید یا تجاوز نداشته و ما فقط میخواستیم گروگانهای خود را نجات بدهیم. به استفانی گفتم مخصوصاً این موضوع را تاکید کند که اگر صدمه‌ای به گروگانها برسد آمریکا وارد جنگ خواهد شد!

استفانی بعداً بمن تلفن کرد و گفت با بورگه تماس گرفته و او هم مراتب ناراحتی و تاسف خود را از وضعی که پیش آمده ابراز داشته است. بورگه همچنین گفته بود که او و ویلا لون میدانند که من مخالف این کار بوده‌ام و این نقشه را ژنرال‌های پنتاگون به رئیس‌جمهوری تحمیل کرده‌اند!

من به استفانی گفتم دوباره با بورگه تماس بگیرد و بگوید من کاملاً در جریان این کار بوده‌ام و ژنرال‌های پنتاگون این نقشه را بما تحمیل نکرده‌اند، بلکه رئیس‌جمهوری تحت فشار افکار عمومی مردم آمریکا که بشدت از ادامه

اسارت گروگانها عصبانی است دست به این کار زده و خطر دست زدن به اقدامات جدی تر هم درآینده وجود دارد. هدف من از بیان این مطلب این بود که بورگه و ویلالون نظریات و اعلام خطرهای ما را به مقامات ایرانی منعکس کنند تا شاید راهی برای خروج از این بن بست پیدا شود.

استفانی پس از تماس و مذاکره با بورگه مجدداً به من تلفن کرد و گفت که آنها از دخالت شما در این ماجرا تعجب کرده اند، ولی میگویند که آنها نظر قبلی خود را به مقامات ایرانی منعکس خواهند کرد تا راه تماس و مذاکره بسته نشود. در واقع نظر بورگه و ویلالون این بود که کار اعزام گروه کماندوتی را به "عقاب" های پنتاگون نسبت دهند و مرا بعنوان مخالف آنها برای حفظ تماس با تهران نگاهدارند!

شنبه ۲۶ آوریل ۱۹۸۰ (۶ اردیبهشت ۱۳۵۹)

وقتیکه وارد دفتر ریاست جمهوری شدم برژینسکی و ترنر و هارولد براون و ژنرال دیوید جونز و ژنرال وافت را در حال خروج از دفتر دیدم. کارتر که متوجه شگفتی من از حضور دوباره ژنرالها در کاخ سفید شد گفت "آنها برای گزارش علل شکست ماموریت نجات اینجا آمده بودند." گفتم "حتماً مطالب ناخوش آیندی بوده است."

کارتر گفت "نه. حالا من بیشتر احساس راحتی می کنم، چون هیچکس در انجام وظیفه خود قصور نکرده و فقط بدشانسی ما و طوفان شن موجب بروز این فاجعه شده است. اگر این طوفان رخ نمیداد و هلی کوپترهای ما سالم به مقصد میرسیدند برنامه با موفقیت اجرا شده بود."

یکشنبه ۲۷ آوریل ۱۹۸۰ (۷ اردیبهشت ۱۳۵۹)

با اینکه یکشنبه و تعطیل بود نتوانستم تنها در خانه بمانم و مثل روزهای دیگر به کاخ سفید رفتم. کاخ خلوت بود و تنها در دفتر خود مشغول خواندن روزنامه های یکشنبه شدم. روزنامه ها پر از اخبار و تفسیرها و مقالات مربوط به شکست ماموریت نجات گروگانها بود. انتقاد از نقشه ای که با شکست مواجه شده برای ما غیرمنتظره نبود، ولی نظریات عده ای از مردم که در گفتگو با روزنامه نگاران

کار ما را تایید کرده بودند جلب توجه میکرد.

باخود گفتم فردا که خبر استعفای ونس و مخالفت قبلی او با این برنامه منتشر بشود روزنامه ها سوژه داغ تری برای حمله بما بدست خواهند آورد.

کارتر و روزالین (همسر کارتر) امروز صبح به کلیسا رفتند و بعد رئیس جمهوری باتفاق برژینسکی و هارولد براون و ژنرال جونز با هلی کوپتر برای ملاقات با سرهنگ بکویت و اعضای گروه نجات که به آمریکا مراجعت کرده بودند حرکت کردند. کارتر بعد از ظهر از این دیدار برگشت و من برخلاف روزهای گذشته چهره او را خندان یافتم.

کارتر وقتی مرا در اطاق دفترش دید بطرف من آمد و گفت "هام. کاش تو هم بودی و آنها را میدیدی... وقتیکه ما از هلی کوپتر پائین آمدیم سرهنگ بکویت از ما استقبال کرد و سپس در مقابل باقیمانده افراد گروه (۱) که همه ملبس به لباس شخصی بودند با چشمان اشک آلود شروع به صحبت کرد و گفت "آقای رئیس جمهور من میخواهم از طرف خود و اعضای گروه دلالتاً بمناسبت عدم موفقیت در انجام این ماموریت از شما و ملت آمریکا عذرخواهی کنم". من با شنیدن این حرف بگریه افتادم و سرهنگ را در آغوش کشیدم. بعد با یک یک اعضای گروه دست دادم. آنها برخلاف تصور اولیه من اکثراً جوانان ظریف و باریک اندامی بودند که همگی داوطلبانه به این ماموریت رفته بودند و اصرار داشتند که بار دیگر با آمادگی بیشتر آنها را برای نجات گروگانها بفرستیم."

کارتر سپس گفت "چند روز گذشته از بدترین روزهای عمر من بود. ولی حالا کمی سبک شده ام و فکر میکنم ما اشتباه نکردیم، فقط بخت یار ما نبود... در این موقع ماندیل و جودی هم وارد شدند. کارتر گفت ونس در تصمیم خود برای استعفا پابرجاست و او سناتور آدموند ماسکی را برای جانشینی وی در نظر گرفته است. من گفتم وارن کریستوفر هم برای جانشینی ونس شایستگی دارد، ولی ماندیل گفت که ماسکی چهره محبوب و معروفی است و در این شرایط بهترین انتخاب بشمار می آید. جودی هم نظر ماندیل را تایید کرد.

دوشنبه ۲۸ آوریل ۱۹۸۰ (۸ اردیبهشت ۱۳۵۹)

امروز ونس برای تقدیم استعفا و خداحافظی از کارتر به کاخ سفید آمد.

(۱- اعضای گروه ۹۷ نفر بودند که هشت نفر آنها در صحرای طبس جان سپردند و ۸۹ نفر زنده ماندند.)

وقتی از دفتر رئیس‌جمهوری خارج میشدم من هم آنجا بودم. دست خود را برای خداحافظی بطرف من دراز کرد و گفت "هام. مواظب رئیس باشید!". در پاسخ گفتم "آقای وزیر. شما هم ما را فراموش نکنید، جای شما همیشه در اینجا خالی است".

ونس بارها وارد خدمت دولت شده و خارج شده بود، ولی این آخرین بار بود. وقتیکه او با تکیه بر عصای خود از کاخ سفید خارج میشد، من این قهرمان سابق هاکی دانشگاه "پیل" را در نظر مجسم میکردم که گذشت سالها غبار پیری بر چهره‌اش افکنده و تاب و توانش را گرفته است.

در این فکر بودم که کارتر مرا فراخواند. چهره‌اش گرفته بود. پرسیدم آیا از رفتن ونس ناراحت است. کارتر گفت "روزیکه او قصد خود را برای استعفا بمن گفت خیلی ناراحت شدم، مخصوصا از اینکه در چنین شرایط دشوار و حساسی مرا ترک میکند. ولی حالا که ماسکی حاضر شده است جای او را بگیرد احساس راحتی می‌کنم. میدانی که او مدتی بود با ما هماهنگی نداشت و ادامه همکاری ما دیگر مشکل بنظر میرسید..."

پنجشنبه اول مه ۱۹۸۰ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۹)

پس از گذشت یک هفته از شکست ماموریت نجات گروگانها، انتقاد از نقشه این ماموریت و نحوه اجرای آن در مطبوعات و کنگره ادامه دارد. استعفای ونس موجب تشدید این انتقادات شده و کم‌کم این شایعه قوت گرفته است که پرزیدنت کارتر علیرغم مخالفت فرمانده گروه نجات ماموریت آنها را لغو کرده و مسئول واقعی فاجعه صحرائ طیس خود اوست!

رئیس‌جمهوری و هارولد براون برای تکذیب این شایعات تصمیم گرفتند از سرهنگ بکویت بخواهند شخصا یک کنفرانس مطبوعاتی تشکیل بدهد و حقایق را بگوید. این افسر خشن و نیرومند ضمن شرح آنچه در صحرائ طیس گذشته بود اعتراف کرد که وقتی فهمید بیش از پنج هلی‌کوپتر برای انجام ماموریت او باقی نمانده بگریه افتاد و ماموریت بتقاضای خود او لغو شد. خبرنگاری گفت که ما شنیده‌ایم شما حاضر بودید با همین تعداد هلی‌کوپتر هم ماموریت را انجام دهید ولی رئیس‌جمهوری مخالفت کرده است. سرهنگ گفت "من خیلی خوشحالم که مرا اینقدر شجاع میدانید. ولی احمق نیستم و در آن شرایط نمی‌توانستم با

پنج هلی‌کوپتر، که معلوم نبود همه آنها تا آخر ماموریت سالم بمانند جان عده‌ای از شجاعترین مردان را بخطر بیاندازم".

سرهنگ بکویت با این مصاحبه به جنجالی که در اطراف ماموریت نجات گروگانها برپا شده بود خاتمه داد ولی بدنبال این ماجرا خود او هم از خدمت ارتش استعفا کرد.

جمعه ۹ مه ۱۹۸۰ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۹)

جلسه امروز بررسی سیاست خارجی در کاخ سفید بیشتر به بحث و مذاکره درباره ایران گذشت. انتخابات مجلس ایران قرار بود امروز انجام شود و ما خود را قانع کرده بودیم که برای حل مسئله گروگانها باید در انتظار تشکیل این مجلس بنشینیم، هرچند پیش‌بینی عمومی براین بود که عناصر تندرو در این مجلس اکثریت خواهند یافت و عرصه برای عناصر معتدل نظیر بنی‌صدر و قطب‌زاده تنگتر خواهد شد.

با تلاش بورگه و ویلالون باقیمانده اجساد هشت نفر آمریکائی که در جریان عملیات نجات گروگانها جان باخته بودند به آمریکا حمل شد و قرار بود امروز مراسمی برای یادبود آنها در گورستان آرلینگتون برپا شود. بورگه و ویلالون همچنان برای برقراری تماس بین ما و ایرانیها تلاش میکردند، اقداماتی هم برای اعزام گروهی از رهبران سوسیالیست به ایران و میانجیگری کشورهای اسلامی برای حل مسئله جریان داشت.

ادموند ماسکی‌وزیر جدید امور خارجه در گزارشی راجع به مسئله گروگانها و رابطه با ایران گفت "بعقیده همکاران من در وزارت امور خارجه تنها کاری که ما میتوانیم در شرایط فعلی بکنیم اینست که آرام بنشینیم و ببینیم مجلس ایران در برخورد با مسئله گروگانها چه خواهد کرد. هر اقدام تنندی از طرف ما کار را دشوارتر خواهد کرد."

من گفتم دوستان فرانسوی ما هم همین عقیده را دارند و میگویند اگر ما خونسردی و آرامش خود را حفظ کنیم بالاخره خود ایرانیها متوجه خواهند شد که ادامه این وضع بسود خودشان هم نیست.

کارتر از بالای عینک خود بچشم من نگاه کرد و گفت "ولی ممکن است سالها طول بکشد تا آنها متوجه این حقیقت بشوند!"

کارتر راست میگفت، ولی ما چاره دیگری نداشتیم. ما هرکاری که میتوانستیم برای حل این مشکل از راههای مسالمت‌آمیز کرده بودیم و حال می‌بایست بین صبر و جنگ یکی را انتخاب کنیم.

پس از خاتمه جلسه همگی برای شرکت در مراسم یادبود کشته شدگان صحرای طبس به گورستان آرلینگتون رفتیم. همه اعضای خانواده‌های مقتولین و سرهنگ بکویت و اعضای گروهش نیز در آنجا بودند. مراسم بسیار غم‌انگیز و تکان‌دهنده بود و وقتی که گورستان را ترک میکردیم برای اولین بار هارولد براون وزیر دفاع را دیدم که بسختی می‌گریست. براون قبلاً باتفاق رئیس‌جمهوری و همسرش در یک دیدار خصوصی از خانواده‌های مقتولین هم شرکت کرده بود.

چهارشنبه ۲۱ مه ۱۹۸۰ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹)

با وجود فاجعه طبس و ادامه بن‌بست مسئله گروگانها ما در مبارزات داخلی حزب دمکرات پیروزی‌های بیشتری بدست آوردیم و کندی دیگر شانس موفقیت زیادی در کنوانسیون آینده حزب نداشت. با وجود این نگرانی عمده من این بود که اگر در آینده نزدیک موفق به آزاد ساختن گروگانها نشویم در مبارزه با رقیب جمهوریخواه در موقعیت خطرناکی قرار خواهیم گرفت. روزیکه بحران گروگانها در ایران شروع شد ما هرگز فکر نمی‌کردیم که کار به اینجا خواهد کشید. من در مراحل مختلف تلاش برای حل این مسئله شرکت کرده و هر بار شکست خورده بودم و حالا احساس می‌کردم که در مبارزات انتخاباتی هم شور و هیجان و امید گذشته را ندارم.

یادداشت‌های هامیلتون جوردن از اینجا بعد بیشتر به جریان مبارزات انتخاباتی و مسائل داخلی آمریکا مربوط میشود که برای خواننده ایرانی چندان جالب توجه نیست. بهمین جهت از بقیه یادداشت‌های روزانه رئیس ستاد سابق کاخ سفید فقط به ترجمه قسمت‌هایی اکتفا میکنیم که بیشتر به مسائل ایران ارتباط دارد.

پنجشنبه ۳۱ ژوئن ۱۹۸۰ (۹ مرداد ۱۳۵۹)

من با گزارشی درباره جریان مبارزات انتخاباتی و برنامه کارمان در

کنوانسیون آینده حزب دمکرات به دفتر رئیس‌جمهوری رفتم، ولی کارتر میخواست بامن درباره مرگ شاه در مصر و نتایج احتمالی آن در حل مسئله گروگانها صحبت کند.

کارتر گفت "شاید مرگ شاه راهی برای شکستن این بن‌بست باز کند. شاه دلیل و بهانه گروگانگیری بود و حالا که مرده است میتوانیم به تلاش تازه‌ای برای حل این مسئله دست بزنیم".

من چیزی نگفتم و کارتر در حالیکه خاطرات گذشته خود را از شاه و سرنوشت او مرور میکرد گفت "فکرش را بکن. از روزیکه من برای اولین بار شاه را در سال ۱۹۷۷ دیدم در عرض سه سال چه برسر او آمد؟ او از اوج قدرت بزیر افتاد، تاج و تخت و مملکتش را از دست داد و سرانجام در تبعید جان سپرد... او خیلی کارهای بد در دوران سلطنتش کرد، ولی در اواخر تغییر کرده بود و برای حفظ سلطنت خود حاضر نشد از قدرت نظامی استفاده کند".

من اضافه کردم "اما بعدا پشیمان شد" و به حرفهای او در لاکلند تکرار اشاره کردم که با صراحت بمن گفت از اینکه مخالفین خود را بموقع سرکوب نکرده متأسف است.

کارتر گفت "نمیدانم... شاید او خواسته است با این حرفها برای آنچه برسرش آمده دلیلی بتراشد..."

من گفتم "ولی آقای رئیس‌جمهوری. او گناه سقوط خودش را بگردن شما می‌اندازد!"

کارتر آهی کشید و گفت "عجیب است. خمینی مرا بخاطر حمایت از شاه ملامت میکند و شاه مرا باعث سقوط خودش میدانست!" و بعد با تبسمی افزود "رئیس‌جمهور شدن این دردسرها را هم دارد".

جمعه ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۱ شهریور ۱۳۵۹)

در مسیر حرکت به مرکز ستاد انتخاباتی، کارتر آهسته در گوش من گفت "مثل اینکه امید تازه‌ای برای حل مسئله گروگانها پیدا شده، ولی فعلا در این باره با کسی صحبت نکن".

حل مسئله گروگانها و بازگشت آنها به وطن حالا علاوه بر خود مسئله، از نظر موقعیت ما در انتخابات آینده هم اهمیت فوق‌العاده داشت. بهمین جهت

با کنجکاوای جویای چگونگی ماجرا شدم. کارتر گفت یک شخصیت ایرانی با دولت آلمان غربی تماس گرفته و اظهار علاقه کرده است که محرمانه با یک مقام آمریکایی ملاقات کند و دربارهٔ مسئله گروگانها مذاکره نماید. او شرایط چهارگانه آیت الله خمینی را برای حل مسئله با مقامات آلمانی در میان گذاشته و این همان چهار شرطی است که آیت الله بعداً در اظهارات خود عنوان کرده است.

کارتر سپس گفت دربارهٔ این موضوع با ماسکی و کریستوفر مذاکره کرده و قرار است وارن کریستوفر برای ملاقات و مذاکره با شخص مذکور به آلمان برود.

من خوشحالی خود را از شنیدن این خبر نمی‌توانستم پنهان کنم و به رئیس‌جمهوری گفتم اگر این مذاکرات به نتیجه برسد و گروگانها پیش از انتخابات سلامت بازگردند پیروزی ما در انتخابات تضمین شده است!

پنجشنبه ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۷ شهریور ۱۳۵۹)

وارن کریستوفر را که تازه از ماموریت محرمانه‌اش در آلمان برگشته بود قبل از ملاقات با رئیس‌جمهوری دیدم و گفتم "آیا خبر امیدوارکننده‌ای داری؟". کریستوفر گفت "هام. فکر میکنم ایندفعه امیدی هست. شخصی که من با او ملاقات کردم آدم منطقی و واقع‌بینی بود و بنظر میرسد که در تلاش خود برای حل این مسئله صادق است".

من دلم میخواست بیشتر در این باره بشنوم. ولی کریستوفر برای ملاقات با رئیس‌جمهوری عجله داشت و قطعاً کارتر هم میخواست زودتر از نتیجهٔ ملاقات کریستوفر مطلع شود.

کارتر بلافاصله پس از ملاقات با کریستوفر مرا احضار کرد و گفم "هام. حرفهای کریستوفر خیلی امیدوارکننده بود و گروگانها ممکنست همین روزها به خانه برگردند. از حالا ب فکر تنظیم برنامه‌ای برای استقبال از آنها باش، من میخوام تجلیل کاملی از آنها بکنم، ولی باید طوری عمل کنیم که دارودستهٔ ریگان نگویند ما میخوایم از این موضوع بهره‌برداری تبلیغاتی بکنیم".

من وقتی رئیس‌جمهوری را اینقدر خوشبین دیدم تامل نکردم و در فرصت کوتاهی که داشتم نظریات و پیشنهادات خود را برای استقبال و پذیرائی از گروگانها در سه صفحه تنظیم کردم. اولین پیشنهاد من این بود که گروگانها قبل از مراجعت به آمریکا چند روزی در آلمان تحت معاینات پزشکی قرار بگیرند و

بعد از آنکه سرحال آمدند به آمریکا پرواز کنند. نظر من این بود که پرویدنت کارتر از ونس بخواهد بعنوان نمایندهٔ شخصی او برای استقبال از گروگانها به آلمان برود. پیشنهاد دیگر من این بود که برای هر یک از گروگانها آلبوم یادبودی از بریدهٔ جراید و خلاصه اقداماتی که برای رهائی آنها شده تهیه شود و بالاخره برای اینکه بهانه استفاده تبلیغاتی از این موضوع بدست جمهور بخواهان ندهیم پیشنهاد کردم ریگان هم برای حضور در مراسم استقبال از گروگانها هنگام ورود آنها به آمریکا دعوت شود.

من میدانستم که این امید و آرزو هم مانند امیدواریهای گذشته پوچ و بی‌پایه است...

دوشنبه ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹)

برای کسب اطلاع از آخرین گزارش‌های مربوط به جنگ ایران و عراق به دفتر برژینسکی رفتم و از او پرسیدم "این جنگ چه تاثیری در وضع گروگانها خواهد داشت؟"

برژینسکی گفت "ممکن است دو نتیجه کاملاً متضاد داشته باشد از یکطرف ممکنست ایران برای آزادی سریع گروگانها تحت فشار قرار بگیرد تا تجهیزات نظامی و وسائل یدکی موردنیاز خود را از ما بگیرد. از سوی دیگر ممکنست این موضوع موجب انحراف افکار عمومی مردم ایران بطرف مسئله جنگ بشود و رهائی گروگانها را باز هم به تعویق بیاندازد".

متأسفانه قسمت دوم پیش‌بینی برژینسکی درست از آب درآمد و روز بعد مجلس ایران تصمیم گرفت بمناسبت شروع جنگ رسیدگی به مسئله گروگانها را به تعویق بیاندازد. این جنگ آتش احساسات ضدآمریکائی را در ایران دامن زد و ایرانیها کارتر و "شیطان بزرگ" را عامل اصلی این جنگ و مشوق عراق در حمله به ایران معرفی کردند.

پنجشنبه ۳۰ اکتبر ۱۹۸۰ (۸ آبان ۱۳۵۹)

آخرین روزهای مبارزات انتخاباتی را در پشت‌سر میگذاشتیم، که وارن کریستوفر از وزارت خارجه تلفن کرد و گفت مجلس ایران قرار است صبح روز

یکشنبه دوم نوامبر (یعنی دو روز قبل از انجام انتخابات ریاست جمهوری) تشکیل جلسه دهد. کریستوفر گفت سوییسی‌ها و "منابع" دیگر در تهران پیش‌بینی میکنند که در این جلسه تصمیم نهائی برای حل مسئله گروگانها اتخاذ خواهد شد.

با حالتی شتابزده گفتم "فکر میکنی گروگانها تا قبل از سه‌شنبه آزاد شوند؟" کریستوفر گفت "ممکن است. ولی اطمینان ندارم".

طبق برنامه، پیش‌بینی شده قرار بود کارتر شنبه شب برای ایراد آخرین نطق انتخاباتی خود به شیکاگو برود. بتوصیه کریستوفر تصمیم گرفتیم من هم به شیکاگو بروم تا در صورتیکه آزادی گروگانها مستلزم پاسخ مساعدی از طرف رئیس‌جمهوری به شرایط تعیین شده از طرف مجلس ایران باشد با او مشورت کنم. حتی احتمال لغو برنامه، شیکاگو و مراجعت رئیس‌جمهوری به واشنگتن را هم می‌بایست در نظر می‌گرفتیم. از طرف دیگر مسئله بسیار حساس بود و اگر مجلس ایران واقعا رای به آزادی گروگانها میداد و آنها روز سه‌شنبه، یعنی در روز انتخابات ریاست‌جمهوری از تهران پرواز میکردند این توهم در افکار عمومی مردم آمریکا بوجود می‌آمد که ما خود حل مسئله را تا روز انتخابات به تعویق انداختیم یا ایرانیها مخصوصا این روز را برای آزادی گروگانها انتخاب کرده‌اند تا رای‌دهندگان آمریکائی را تحت تاثیر قرار دهند. برنامه‌ریزان تبلیغاتی ریگان قبلا افکار عمومی را برای نوعی "سورپریز" انتخاباتی از طرف ما قبل از انتخابات آماده کرده بودند و امکان داشت از آزادی گروگانها در این موقع بر علیه خود ما استفاده کنند.

شنبه و یکشنبه اول و دوم نوامبر ۱۹۸۰ (۱۰ و ۱۱ آبان ۱۳۵۹)

تمام وقت من در روز شنبه در مرکز ستاد انتخاباتی گذشت و با تمام ایالات برای کسب اطلاعات و دادن دستورات لازم تماس گرفتم. ولی برای من روشن بود که کلید انتخابات ریاست‌جمهوری امسال آمریکا در دست کسان دیگری در آنسوی دنیا است که تصمیم و عملشان تا آخرین لحظه قابل پیش‌بینی نیست. اگر تا روز دوشنبه اتفاقی که همه با بی‌صبری در انتظار آن هستیم روی دهد و گروگانهای ما در تهران آزاد شوند با همه نیرنگ‌های تبلیغاتی که دارودسته ریگان ممکن بود علیه ما بکار ببرند پیروزی از آن ماست، و اگر گروگانها همچنان

در بند بمانند ریگان رئیس‌جمهوری آمریکا خواهد شد.

عصر روز شنبه با هواپیما به شیکاگو رفتم. همراهان کارتر از اینکه من در چنین روزی مرکز ستاد انتخاباتی را ترک کرده‌ام تعجب کردند ولی وقتیکه علت مسافرتم را به آنها گفتم قانع شدند.

ساعت سه و چهل و پنج دقیقه صبح یکشنبه (مقارن ظهر بوقت تهران) با صدای زنگ تلفن از خواب بیدار شدم. وارن کریستوفر بود که از واشنگتن صحبت میکرد و میگفت مجلس ایران تقریبا همان شرایط چهارگانه‌ای را که قبلا در پیام آیت‌الله خمینی برای آزادی گروگانها اعلام شده بود برای حل این مسئله تعیین کرده و اگر از طرف رئیس‌جمهوری پاسخ سریعی به این پیشنهادها داده شود مفید خواهد بود.

من فورا لباس پوشیده به محل اقامت رئیس‌جمهوری رفتم. کارتر بیدار بود و تلفنی صحبت میکرد و از مطالبی که گفته میشد معلوم بود که طرف مکالمه وارن کریستوفر است. پس از خاتمه مکالمه من گفتم "آقای رئیس‌جمهوری. من فکر میکنم بهتر است به واشنگتن برگردید".

کارتر جواب نداد و تلفنی با ماندیل و ماسکی صحبت کرد. آنها هم نظر مرا تایید کردند و کارتر جودی پاول را احضار و گفت میخواهد فورا به واشنگتن برگردد. جودی همه خبرنگاران را که همراه رئیس‌جمهوری مسافرت میکردند خبر کرد که آماده حرکت باشند. ساعت پنج و نیم صبح هواپیمای ما به مقصد واشنگتن پرواز کرد.

کارتر در هواپیما گفت "عجیب است که سرنوشت انتخابات ریاست‌جمهوری این کشور بزرگ، نه در شیکاگو یا نیویورک، بلکه در تهران تعیین میشود!". کارتر بمحض ورود به کاخ سفید مستقیما بطرف اتاق کابینه رفت که مشاورین ارشد رئیس‌جمهوری قبلا در آن اجتماع کرده بودند. کارتر نخست متن ترجمه شده، مصوبه مجلس ایران را قرائت کرد و گفت این تقریبا همان چهار شرطی است که ما قبلا از آن اطلاع داشتیم. در آن لحظه کمتر کسی از حاضران این جلسه میتواندست باور کند که گروگانها تا روز انتخابات آزاد خواهند شد.

ما تمام روز را برای تهیه پاسخ شرایط ایران صرف کردیم. سخنان پرزیدنت کارتر احتیاط‌آمیز و متضمن این نکته بود که اقدام مجلس ایران تحول قابل ملاحظه‌ای در جهت حل مسئله است، ولی برای اینکه هرگونه شک و شبهه‌ای را درباره ارتباط این تحول تازه با انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا از میان بردارد

گفت " ما بیش از دو روز به تاریخ انجام انتخابات مهم ریاست جمهوری خود نداریم و من بهیچوجه حاضر نیستم که تصمیم خود را درباره این مسئله حساس به انتخاباتی که در پیش است ارتباط بدهم ."

دوشنبه ۳ نوامبر ۱۹۸۰ (۱۲ آبان ۱۳۵۹)

گزارش‌های موسسات مراجعه به افکار عمومی و مطبوعات در شب انتخابات حاکی از این بود که رقابت فشرده‌ای بین کارتر و ریگان در پیش است. گالوپ پیش‌بینی کرده بود که ریگان با اختلاف یک درصد آراء پیروز خواهد شد، در حالیکه بررسی واشنگتن‌پست کارتر را جلوتر نشان میداد.

شبکه‌های تلویزیونی در گزارش‌های خبری شب خود خبر دادند که اشغال کنندگان سفارت آمریکا با آیت‌الله خمینی ملاقات کرده و آمادگی خود را برای تحویل "جاسوسان" آمریکائی به دولت اعلام داشته‌اند. ولی درباره این خبر تفسیری که حاکی از ارتباط این موضوع با تصمیم اخیر مجلس ایران و نزدیکی آزادی گروگانها باشد پخش نشد. برعکس هر سه شبکه تلویزیونی سرتاسری آمریکا برنامه‌های مفصلی بمناسبت نخستین سالگرد گروگانگیری پخش کردند که ضمن آن جریان وقایع تحقیرآمیز یکسال گذشته از اشغال سفارت و بگروگان گرفتن اتباع آمریکا تا تظاهرات ضدآمریکائی و آتشزدن پرچم آمریکا و مذاکرات بیحاصل و بیانیه‌های ضد و نقیض منعکس شده بود.

پخش این برنامه‌ها از شبکه‌های تلویزیونی سرتاسری آمریکا که نمایانگر ضعف و عدم لیاقت ما در حل مسئله گروگانگیری و یادآور همه خاطرات تلخ یکسال گذشته بود ضربه نهائی را بر ما وارد ساخت و بدون تردید در گرایش عده زیادی از رای‌دهندگان مردم بطرف کاندیدای رقیب که ماسکی از قدرت به چهره داشت موثر بود.

سه‌شنبه ۴ نوامبر ۱۹۸۰ - روز انتخابات (۱۳ آبان ۱۳۵۹)

همه ما امروز را با روحیه بدی آغاز کردیم. من از صبح زود به ستاد انتخاباتی حزب رفتم و سعی میکردم با تبسم و جنب‌وجوشی که خودمیدانستم مصنوعی است روحیه دیگران را تقویت کنم، ولی کمتر کسی امید پیروزی در

این مبارزه را داشت. نزدیک ظهر که به کاخ سفید رفتم رئیس‌جمهوری و همسرش را در حال عادی یافتیم. از اضطراب و نگرانی که در وجود من موج میزد در چهره آنها خبری نبود، یا بهتر از من میتوانستند هیجان‌ات خود را پنهان کنند.

نخستین نتایج انتخابات که بعد از ظهر رسید حاکی از پیروزی ریگان در بسیاری از حوزه‌های انتخاباتی بود. خبرهای بعدی نه فقط پیروزی ریگان را قطعی ساخت، بلکه نشان داد که ما با شکستی فاحش و بیسابقه مواجه شده‌ایم.

اوائل شب کارتر همه ما را به دفتر خود در کاخ سفید فراخواند و ضمن سخنان کوتاهی گفت " من از آنچه طی چهارسال گذشته و در جریان این مبارزه کرده‌ام متأسف نیستم و شما هم نباید متأسف باشید. ما در حد توانائی خود آنچه را که به مصلحت این کشور تشخیص میدادیم انجام دادیم و اگر اشتباه و قصوری در این مدت شده اشتباه من بوده و گناه هم متوجه من است. من از همه شما سپاسگزارم و از همه میخواهم که صمیمانه برای انتقال قدرت به رئیس‌جمهوری آینده و همکاران او تشریک مساعی کنید!"

نوامبر - دسامبر ۱۹۸۰ (نیمه آبان تا نیمه دی ۱۳۵۹)

تصمیم من و عده‌ای از دوستان درستاد انتخاباتی این بود که پس از پایان انتخابات - چه ببریم و چه ببازیم - برای چند روز استراحت به جزایر "ویرجین" برویم. اما بیشتر اوقات من در این سفر به فکر کردن درباره علل واقعی شکست، آنهم چنین شکستی فاحش از ریگان و جمهوریخواهان گذشت. من هم بادوستانم هم عقیده بودم که ماجرای گروگانگیری و ناتوانی حکومت کارتر در حل این مسئله یکی از عوامل مهم و اصلی شکست انتخاباتی ما بوده، ولی آنرا تنها علت این شکست نمیدانستم. بنظر من کارتر خیلی دیر مبارزه انتخاباتی خود را آغاز کرد و آنطور که شاید و باید باتمام وجود خود در این مبارزه شرکت نکرد (هرچند این امر نیز خود ناشی از اشتغال فکری او به مسئله گروگانها بود). بعضی مسائل فرعی مانند افتضاح بیلگی کارتر (برادر کارتر که در کار معامله با لیبی سوءاستفاده‌هایی کرده بود) و مطبوعات بعنوان بیلگی گیت (نظیر واترگیت) در اطراف آن جار و جنجال براه انداختند و نقش وسائل ارتباط جمعی، بخصوص برنامه‌های شب انتخابات ریاست‌جمهوری شبکه‌های تلویزیونی درباره گروگانگیری، که من نمیتوانم آنرا تصادفی تلقی کنم هر یک در شکست کارتر و پیروزی چشمگیر ریگان

نقش موثری داشتند.

در ماههای آخر ریاست جمهوری کارتر - بخصوص پس از شکست ما در انتخابات چهارم نوامبر حملات و انتقادات مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی از کارتر و حکومت او شدت یافت و بصورت غیرقابل تحملی درآمد. حتی بعضی از مفسرین مطبوعات و تلویزیونها هم که قبلاً نسبت به حکومت کارتر روشن معتدل و بیطرفانه‌ای داشتند فرصت چوب‌زدن به مرده را از دست ندادند و همه خدمات و موفقیت‌های ما را از قراردادهای کمپ‌دیوید و کانال پاناما و استحکام رابطه با چین در سیاست خارجی گرفته تا موفقیت‌هایی که در زمینه سیاست داخلی بدست آمده بود نادیده گرفته جز عیب و نقص و اشتباه در دوران حکومت کارتر چیزی نمی‌دیدند.

اما تشخیص خود کارتر این بود که در برخورد با مسائل بین‌المللی از جمله مسئله گروگانگیری مرتکب اشتباهی نشده است. او عقیده داشت که برای حفظ جان گروگانها راه دیگری جز سیاست صبر و خویشتن‌داری نمیتوانست درپیش بگیرد و اگر جز این میکرد علاوه بر اینکه جان آنها بخطر می‌افتاد، معلوم نبود شدت عمل در ایران در نهایت بسود آمریکا تمام شود. او باقیمانده دوران ریاست جمهوری خود را هم وقف حل این مسئله کرد و وارن کریستوفر معاون وزارت امور خارجه را برای حل این مشکل به الجزیره فرستاد. دولت الجزایر آمادگی خود را برای ایفای نقش رابط میان آمریکا و ایران اعلام کرده بود و کارتر امیدوار بود قبل از پایان دوران ریاست جمهوری خود آزادی گروگانها را ببیند.

شنبه ۱۷ ژانویه ۱۹۸۱ (۲۷ دی ۱۳۵۹)

بیش از سه روز دیگر به پایان دوران ریاست جمهوری کارتر باقی نمانده و گروگانها همچنان دربندند.

وارن کریستوفر به تلاش شبانه‌روزی خود در الجزیره ادامه میداد و چنین بنظر میرسید که مسئله در شرف حل شدن است، ولی ما که بارها به چنین نقطه‌ای رسیده و ناامید شده بودیم تا آخرین لحظه نمیتوانستیم با اطمینان درباره امکان آزادی گروگانها سخن بگوئیم.

کارتر امروز آخرین برنامه تعطیلات آخر هفته خود را در کمپ‌دیوید لغو کرد و در کاخ سفید ماند. تماس ما با وارن کریستوفر در الجزیره ساعت بساعت

شده بود و کارتر میخواست در صورت بروز مشکلی در حل اختلافات شخصاً در کنار مشاوران خود باشد و تصمیم لازم را به الجزیره ابلاغ کند.

دوشنبه ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ (۲۹ دی ۱۳۵۹)

تمام روز یکشنبه را در کاخ سفید مشغول کار بودیم و اکنون عقربه ساعت دو بامداد دوشنبه را نشان میدهد. کارتر سرایدار کاخ را صدا کرد و از او چند پتو خواست، یکی از پتوها را به مشاور حقوقی خود کاتلر داد و یک پتوی دیگر را هم خود برداشت و بالباس روی یکی از کاناپه‌ها دراز کشید.

کارتر و کاتلر در حدود دوساعت در حال خواب و بیداری بودند که تلفن زنگ زد. وارن کریستوفر بود که میخواست از الجزیره با رئیس‌جمهوری صحبت کند. صحبت آنها چند دقیقه بیشتر بطول نیانجامید و کارتر بعد از آنکه گوشی را گذاشت با خوشحالی گفت بالاخره به توافق رسیدیم! بلافاصله بطرف کاتلر رفت و از زحمات و تلاش خستگی‌ناپذیر او در چند روز گذشته تشکر کرد و بعد تلفنی مزده آزادی قریب‌الوقوع گروگانها را به همسرش روزالین داد.

ساعت چهار و ۴۴ دقیقه صبح رئیس‌جمهوری در برابر خبرنگاران و فیلمبرداران مطبوعات و تلویزیونها حاضر شد و اعلام کرد که با تلاش و کمک بیدریغ الجزایریها، بین آمریکا و ایران توافقی برای حل مسئله گروگانها حاصل شده است. کارتر از ذکر جزئیات توافق خودداری کرد و گفت امیدوار است مقدمات آزادی گروگانها قبل از پایان دوران ریاست جمهوری او فراهم گردد. امید و آرزوی همه ما این بود که گروگانها بعد از ظهر دوشنبه از تهران بطرف آلمان پرواز کنند و رئیس‌جمهوری هم تا ساعت دو بعد از ظهر دوشنبه واشنگتن را بقصد آلمان ترک کند تا بتواند در مقام ریاست جمهوری آمریکا از آنها استقبال بعمل آورد. اگر این برنامه عملی میشد رئیس‌جمهوری میتواند نیمه شب دوشنبه به واشنگتن مراجعت کند و ظهر سه‌شنبه در مراسم آغاز ریاست جمهوری ریگان شرکت نماید.

اما این آرزوی ما هم برآورده نشد. ساعت دو بعد از ظهر گذشت و هنوز مسائل مالی مربوط به موافقتنامه آزادی گروگانها حل و فصل نشده بود. عصر دوشنبه دیگر تردیدی باقی نمانده بود که کارتر دیگر نمیتواند در مقام ریاست جمهوری آمریکا به استقبال گروگانها برود. حالا دیگر فقط یک آرزو برای ما باقی

مانده بود و آن اینکه گروگانها قبل از پایان دوران ریاست جمهوری کارتر آزاد شوند!

سه شنبه ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ (۳۰ دی ۱۳۵۹)

کمی بعد از نیمه شب (بعد از طلوع خورشید در تهران و الجزیره) تلاش برای اجرای مفاد موافقتنامه الجزیره و رهائی گروگانها به حد اعلی خود رسید. دولت آمریکا حساب مخصوصی در بانک انگلیس باز کرد و بانک فدرال رزرو آمریکا قسمتی از سپردههای ضبط شده ایران را به این حساب انتقال داد. بانک انگلیس میبایست بخشی از این سپردهها را به بانک ملی الجزایر منتقل کند و پس از اعلام انتقال سپردهها به حساب بانک الجزایر گروگانها با هواپیماهای الجزایری از تهران پرواز کنند.

بروز بعضی اشکالات فنی و اشتباهی که در مخایره ارقام مربوط به سپردهها پیش آمده بود انجام این تشریفات را چند ساعتی به تاخیر انداخت تا اینکه سرانجام در ساعت شش و سی و دو دقیقه بامداد وارن کریستوفر از الجزیره خبر داد که تشریفات انجام یافته و اسناد نهائی توافق را از طرف دولت آمریکا امضا کرده است.

ساعت شش و چهل و هفت دقیقه "میلر" وزیر خزانه داری اطلاع داد که بانک انگلیس تشریفات انتقال سپردهها را به بانک ملی الجزایر انجام داده است. این آخرین مرحله توافق بود و حال میبایست منتظر خبر پرواز گروگانها از تهران باشیم. دو هواپیمای الجزایری از قبل در فرودگاه تهران منتظر انتقال گروگانها بودند.

کارتر گفت تصمیم گرفته است شخصا بعنوان رئیس جمهوری سابق آمریکا برای دیدن گروگانها به "ویسبادن" آلمان برود و این تصمیم را ضمن دادن آخرین گزارشهای مربوط به توافق الجزیره و آزادی گروگانها به ریگان اطلاع خواهد داد.

ساعت هفت صبح کارتر از منشی خود خواست تا تلفن ریگان را برای او بگیرد. ولی از محل اقامت رئیس جمهوری آینده اطلاع دادند که ایشان خوابند و گفتهاند که کسی مزاحشان نشود! کارتر گفت اشکالی ندارد، ولی اگر خبر پرواز گروگانها رسد او را بیدار خواهم کرد.

کارتر سپس به همسرش تلفن کرد و گفت لباسهای او را بفرستند تا سر و وضع خود را مرعوب کند. وقتی لباسهایش را آوردند از بین کراواتها، کراواتی برنگ قرمز انتخاب کرد، ماسکی که تازه رسیده بود بشوخی گفت "آقای رئیس جمهور. رنگ کراوات به رنگ چشمهایتان می آید!" (چشمان کارتر بر اثر بیخوابی دوشب گذشته سرخ شده بود).

دقایق بکندی میگذشت و خبر تازه ای نمی رسید. ساعت هفت و ۴۴ دقیقه کارتر که کم کم نگران میشد به میلر وزیر خزانه داری تلفن کرد و گفت یکساعت از انتقال سپردهها به حساب بانک الجزایر گذشته و هنوز خبری نیست و بعد در پاسخ مطلبی که میلر گفته بود افزود "تا یکی دوساعت دیگر هوا در تهران تاریک میشود و اگر اینها بخواهند یک روز دیگر هم آزادی گروگانها را به تاخیر بیندازند ممکن است ریگان حرف شنیدی بزند و همه رشتهها را پنبه کند!"

ساعت هشت و ۹ دقیقه کریستوفر از الجزیره تلفن کرد و گفت دولت الجزایر انتقال سپردهها را به بانک ملی الجزایر به تهران ابلاغ کرده و سه هواپیماهای الجزایری دستور آمادگی برای پرواز داده شده است. چند دقیقه بعد ریگان تلفن کرد، کارتر در شش تا هفت دقیقه خلاصه اقداماتی را که برای آزادی گروگانها صورت گرفته به رئیس جمهوری آینده گزارش داد. پاسخ ریگان چند ثانیه بیشتر بطول نیانجامید و کارتر گفت "بسیار خوب. ما شما و خانم ریگان را بزودی خواهیم دید."

کارتر پس از این مکالمه حالت بهت زده ای داشت. من نتوانستم کنجکاوی خود را پنهان کنم و پرسیدم "آقای رئیس جمهور. ریگان چه گفت؟" همه سراپا گوش بودند. کارتر گفت "هیچ در تمام مدتی که من جریان اقداماتمان را برای رهائی گروگانها به او میگفتم گوش میداد، و وقتی حرفهای من تمام شد گفت کدام گروگانها؟". همه ما از این حرف شکان خوردیم، ولی هیچکس چیزی نگفت.

در فاصله ساعت ۹ تا ۱۰ صبح دو تلفن از کریستوفر در الجزیره داشتیم. در تلفن اول کریستوفر گفت که به او قول داده اند گروگانها قبل از پایان دوران ریاست جمهوری از تهران پرواز کنند و در تلفن دوم توصیه کرد تا قبل از خروج هواپیماهای حامل گروگانها از مرزهای هوایی ایران این خبر را اعلام نکنیم.

در ساعت ۱۰ صبح روزالین تلفن کرد و از همسرش خواست برای پوشیدن لباس رسمی و آمادگی برای رفتن به مراسم سوگند رئیس جمهوری جدید حرکت

کند، ولی کارتر همچنان در انتظار رسیدن خبری از پرواز گروگانها بود. ساعت ۱۰ و بیست و پنج دقیقه روزالین مجدداً تلفن کرد و کارتر در حالیکه برای آخرین بار دفتر ریاست جمهوری را ترک میکرد از من و گاری سیک خواست در اطاق وضعیت کاخ سفید بمانیم و اگر خبری رسید او را در جریان بگذاریم.

کاخ سفید را پیش از آنکه بتوانیم خبری از پرواز گروگانها بگیریم ترک گفتیم، ولی من همچنان نگران احوال گروگانها و شنیدن خبر پرواز آنها بودم. نیمساعت بعد مجدداً با اطاق وضعیت کاخ سفید تماس گرفتم و جویای خبرهای تازه‌ای از تهران شدم. ماموری که گوشی تلفن را برداشت گفت تامل کنم و چند ثانیه بعد گفت "متأسفانه نمیتوانیم خبری در این مورد بشما بدهیم". گفتم من از تلفن مطمئنی صحبت میکنم نگران نباشید. مامور پاسخ داد "نه آقای جوردن مسئله این نیست. آقای کارتر دیگر رئیس جمهوری آمریکا نیست و ما نمیتوانیم اطلاعات طبقه‌بندی شده را در اختیار شما بگذاریم!"

چهارشنبه ۲۱ ژانویه ۱۹۸۱ (اول بهمن ۱۳۵۹)

گروگانها بالاخره از تهران پرواز کردند و در اولین روز ریاست جمهوری ریگان به فرودگاه ویسبادن آلمان رسیدند.

پرزیدنت ریگان از کارتر خواسته بود که بعنوان نماینده شخص رئیس جمهوری آمریکا برای دیدار با گروگانها و خوش آمدگویی به آنها به ویسبادن برود. کارتر از ماندیل و ماسکی و هارولد براون و بیل میلر و لوید کانتر و من و عده دیگری که در جریان تلاش برای رهائی گروگانها نقشی داشتند خواسته بود که در این سفر همراه او باشیم. ونس قبل از ما به آلمان رفته بود. از وزارت خارجه هنری پرشت که بیشتر گروگانها را از نزدیک میشناخت با ما بود و با آلبوم عکس آنها در صندلی نزدیک کارتر نشسته و درباره یکایک آنها توضیحاتی به وی میداد.

در فرودگاه هلموت اشمیت صدراعظم آلمان فدرال و "گنشر" وزیر خارجه او از رئیس جمهوری سابق آمریکا و هیئت همراه او استقبال کردند. قبل از اینکه به دیدن گروگانها برویم "کریس" از مقامات وزارت خارجه آمریکا که در مدت بحران گروگانگیری مامور تماس با خانواده‌های گروگانها بود و قبل از ما از

گروگانها دیدن کرده بود درباره طرز رفتار با آنها در مدت اسارت و روحیه و طرز تفکر آنها اطلاعاتی در اختیار ما گذاشت. کریس سپس خطاب به کارتر گفت "متأسفانه احساسات مخالفی نسبت به شما در میان گروگانها وجود دارد، بطوریکه حتی یکی از آنها حاضر به شرکت در جلسه ملاقات با شما نشده است. واقعیت اینست که در طول مدت اسارت مرتباً به آنها گفته شده است که کارتر بفکر شما نیست و هیچ کاری برای رهائی شما نمیکند. در طول این مدت آنها از تلاش‌های دولت آمریکا برای نجات آنها و هیچانی که در میان مردم آمریکا بخاطر آنها بوجود آمده بود بی‌خبر بوده‌اند و خود را بکلی رها شده و قراموش شده تصور میکردند. ما سعی کردیم در مدت کوتاهی که از آزادی آنها گذشته است واقعیت‌ها را با آنها در میان بگذاریم و تاحدی موفق شده‌ایم طرز تفکرشان را تغییر دهیم، ولی رنج‌ها و ناراحتی‌های ۴۴۴ روزه را نمیتوان یکروزه برطرف کرد... با این مقدمات من فکر میکنم ملاقات شما با آنها خیلی راحت برگزار نشود و بعضی از آنها نتوانند خشم و ناراحتی خود را از آنچه بر سرشان آمده است پنهان کنند. باوجود این حضور شما در اینجا گام مهم و لازمی برای تسکین آلام آنها بشمار می‌آید..."

کارتر گفت "من این مسائل را درک میکنم و حق را به آنها میدهم. آیا نظر و پیشنهاد خاصی درباره طرز برخورد و صحبت من با آنها دارید؟" کریس گفت "مشکل اصلی ما اینست که بیشتر آنها برای بازگشت به آمریکا بی‌تابی میکنند، اگر شما ضمن صحبت‌هایتان بتوانید آنها را قانع کنید که مدت بیشتری در اینجا بمانند خیلی مفید خواهد بود."

پس از این مذاکرات سوار آسانسور بیمارستان شدیم و در طبقه سوم ما را بطرف سالنی که گروگانهای سابق قبلاً در آنجا گرد آمده بودند هدایت کردند. گروگانهای سابق که بیشتر روپوش‌های بلند بیمارستان را برتن داشتند در روی صندلی‌هایی که بطور نیمدایره چیده شده بود نشسته بودند. بمحض ورود ما همه برخاستند و اکثر آنها با کف زدن از ما استقبال کردند. کارتر در حالیکه ونس و ماسکی در طرفین او بودند بطرف گروگانهای سابق حرکت کردند. اولین نفری که بطرف کارتر آمد و دست او را فشرد "بروس لینگن" کاردار سابق سفارت آمریکا در تهران بود و سپس کارتر باتفاق او با یکیک گروگانهای سابق دست داد و ضمن فشردن دست هریک چند کلمه‌ای هم خطاب به هر کدام می‌گفت. یکی از گروگانهای سابق اشکریزان کارتر را در آغوش کشید و پس از او

صحنه‌های گریه و بغل کردن تکرار شد.

کارتر پس از آنکه با همه دست داد به وسط سالن رفت و با آرامی شروع به صحبت کرده گفت "برای من افتخار بزرگی است که از طرف ملت آمریکا و رئیس جمهوری جدیدمان پرزیدنت ریگان آزادی شما را تبریک بگویم. من میدانم که شما در این مدت از غلیان احساسات مردم آمریکا بخاطر اسارت شما و تلاشی که بخاطر رهائی شما صورت گرفت بی‌خیر مانده‌اید... من کلمات مناسبی پیدا نمی‌کنم که ارزش و اهمیت شما را برای ملت آمریکا توصیف کنم، فقط صفحات اول آخرین شماره‌های چند روزنامه آمریکائی را بشما نشان میدهم. معمولاً فردای روز مراسم انتقال ریاست جمهوری، عناوین صفحه اول روزنامه‌ها به نطق افتتاحیه رئیس جمهوری جدید اختصاص می‌یابد. ولی عناوین اصلی روزنامه‌ها در چنین روزی به آزادی شما اختصاص یافته و این خود میتواند بیانگر ارزش و اهمیت آزادی شما برای ملت آمریکا باشد."

کارتر پس از این مقدمه که در چهره گروگانهای سابق ناشر نمایانی بجای گذاشت روی نقطه حساس دیگری انگشت گذاشت و از شجاعت و استقامت خانواده‌های گروگانها در طول مدت اسارتشان سخن گفت. کارتر ضمن سخنان خود در این زمینه گفت "مردم آمریکا امروز شما را بچشم قهرمان می‌نگرند، ولی من میخواهم افراد خانواده‌های شما را هم در این افتخار شریک کنم. آنها نمونه‌های بارز صبر و شکیبائی و شجاعت و استقامت بودند. آنها در این مدت جزئی از خانواده خود من شده بودند. ما باهم برای شما دعا میکردیم و در غم و شادی و امید و نگرانی‌های هم شریک بودیم."

کارتر در پایان سخنان خود خطاب به گروگانهای آزاد شده گفت "من میدانم که شما سئوالات زیادی درباره این ماجرای غم‌انگیز دارید و من با قبول مسئولیت تمام تصمیماتی که در این مدت در رابطه با شما گرفته شده میل دارم به این سئوالات پاسخ بدهم. من نمیگویم که تصمیمات و اقدامات ما همه درست بوده و ما در تلاش خود برای حل این مسئله مرتکب اشتباهی نشده‌ایم، ولی آنچه میتوانم بگویم اینست که در اتخاذ این تصمیمات تامین منافع آمریکا و حفظ جان شما انگیزه و هدف غائی ما بوده است. اکنون آماده‌ام که به سئوالات شما پاسخ بدهم."

مرد لاغر و ضعیفی که بعداً گفته شد "توماس آهرن" نام دارد از جای خود برخاست و با صدائی لرزان ولی خشم‌آلود گفت "آقای رئیس‌جمهور! وقتیکه

سفارت خطرات مسافرت شاه را به آمریکا به شما گوشزد کرد چرا اجازه دادید شاه به آمریکا مسافرت کند؟"

کارتر گفت "سئوال بسیار بجائی است. میدانید که وقتی شاه تصمیم گرفت ایران را ترک کند، و ما او را تشویق به این کار کردیم، به او پیشنهاد شده بود به آمریکا بیاید. او برخلاف قول و قرار قبلی ما ابتدا به مصر و سپس به مراکش رفت و بعد از پیروزی انقلاب درصدد مسافرت به آمریکا برآمد، ولی ما در آن شرایط با آمدن او به آمریکا موافقت نکردیم، زیرا ما در تلاش برقراری روابط دوستانه با رژیم جدید ایران بودیم و منافع ملی ما چنین اقتضا میکرد. شاه سرانجام به مکزیک رفت تا اینکه در ماه اکتبر سال ۱۹۷۹ بمن گزارش دادند وی بشدت بیمار است و امکانات معالجه او فقط در آمریکا فراهم است. آقای ونس و کلیه مشاوران و همکاران من پیشنهاد کردند که با تقاضای مسافرت او بدلائل انسانی موافقت کنم و استدلال آنها این بود که این مرد در حال احتضار در مدت سی و هفت سال سلطنت خود دوست و متحد ما بوده و ما نمیتوانیم تقاضای او را برای معالجه در آمریکا رد کنیم. از طرف دیگر اطمینان‌هایی بما داده شد که سفارت تحت حمایت دولت ایران خواهد بود و چون قبلاً نیز یکبار دولت ایران سفارت را از دست مهاجمین نجات داده بود ما با اطمینان از این حمایت به شاه اجازه مسافرت به آمریکا را دادیم... و بقیه را خود بهتر میدانید."

یکی دیگر از گروگانهای سابق علت اعزام گروه نجات را که بگفته او از اول شانس موفقیت زیادی نداشته استفسار کرد. کارتر برنامه‌ریزی دقیق و تمرینات چندماهه‌ای را که برای تضمین موفقیت این نقشه بعمل آمده بود توضیح داد و گفت "ما این نقشه را روزی بموقع اجرا گذاشتیم که از امکان حل مسئله و آزاد ساختن شما از طرق مسالمت‌آمیز بکلی مایوس شده بودیم."

یک نفر دیگر برخاست و با لحن احترام‌آمیزی گفت "آقای رئیس‌جمهور. آنچه برای من اهمیت دارد اینست که آیا پس از آنچه بر ما گذشت، شما توانسته‌اید حیثیت و منافع آمریکا را در توافقی که برای آزادی ما صورت گرفت حفظ کنید؟" کارتر گفت "اجازه بدهید این موضوع را برای شما توضیح بدهم: اولاً پس از گروگانگیری و بعد از آنکه حمایت رهبران ایران از اشغال‌کنندگان سفارت برای ما روشن شد من دستور ضبط و توقیف سیزده میلیارد دلار سپرده‌ها و ذخائر دولت ایران را در بانکهای آمریکا دادم. طبق موافقتنامه‌ای که برای آزادی شما امضا شده فقط سه میلیارد دلار از این سپرده‌ها بدولت ایران پس داده شده

گروگانهای سابق با شنیدن این سخن بشدت کف زدند و کارتر افزود "مهمتر از پول حیثیت و افتخار کشورماست. ما در مقابل فشار و اصرار ایرانیها برای عذرخواهی از سیاستهای گذشته، خود در ایران تسلیم نشدیم و بهیچوجه با استرداد شاه که یکی از شرایط اصلی آنها برای آزادی شما بود موافقت نکردیم." کارتر سپس شرحی از بحران اقتصادی و مشکلات سیاسی که در نتیجه گروگانگیری متوجه ایران شده بیان کرد و گفت ایران بقدر کافی از این کار زیان دیده است و درخاتمه بتقاضای کریس از گروگانهای سابق خواست چند روز بیشتر در آلمان بمانند و پس از آنکه کاملا سرحال آمدند به آمریکا مراجعت کنند. آنها سپس از جای خود برخاستند، عدهای کارتر را در میان گرفتند و چند عکس یادگاری با او گرفتند، بعضیها به صحبتها و طرح سئوالات خصوصی از وی پرداختند و عدهای دیگر به طرف تلفنها رفته با خانوادههای خود در آمریکا مشغول صحبت شدند.

پس از مدتی گفتگو، کارتر با یک یک گروگانهای سابق که بطور محسوسی روحیه آنها تغییر یافته بود خداحافظی کرده و سپس بطرف کسانیکه مشغول مکالمه تلفنی با خانوادههای خود بودند رفت و درحالیکه گوشی تلفن را از دست آنها گرفته و چند کلمه با خانوادههای هریک از آنها صحبت میکرد از آنان نیز خداحافظی نمود.

در هواپیمای مخصوص ریاست جمهوری که ما را از آلمان به جورجیا میبرد کارتر نخست گزارش کوتاهی از جریان دیدار خود با گروگانهای سابق برای پرزیدنت ریگان نوشت و از اینکه موافقت کرده است بنمایندگی او به این سفر برود تشکر کرد. سپس نامههای تشکرآمیزی برای توریخوس، بورگه و ویلالون نوشت و باقیمانده راه را به گفتگو با همراهان پرداخت.

وقتی که هواپیما وارد خاک آمریکا شد و بطرف جورجیا تغییر مسیر داد کارتر روبه من کرده و گفت "اگر بخت با ما یاری میکرد و در ماه مارس یا آوریل گذشته (تاریخ موعود آزادی گروگانها و عملیات طیس) موفق به آزاد ساختن گروگانها میشدیم امروز بجای پلینز (زادگاه کارتر در جورجیا) بطرف واشنگتن پرواز میکردیم... اما تردید دارم که آیا واقعا آرزوی بازگشت به واشنگتن را داشتم؟" کارتر سپس گفت "سال آخر ریاست جمهوری برای من یک سال جهنمی

بود... و در اعماق قلب خود میخواستم روزی از زیر بار سنگین این مسئولیت رها شوم، ولی از سوی دیگر نمیتوانستم از مبارزه برای تجدید انتخاب خود به مقام ریاست جمهوری صرفنظر کنم. زیرا انصراف من در آن شرایط دلیل قبول شکست و ناتوانی بود... البته شکست در انتخابات هم تلخ و ناراحت کننده بود، ولی امروز از اینکه از زیر بار چنان مسئولیت سنگینی آزاد شده ام احساس راحتی میکنم..."



یکی از جلسات کاح سفید که برای بررسی اوضاع ایران و مسئله گروگانها تشکیل شده است
 — برژینسکی و ونس در طرفین کارتر دیده میشوند .



ژنرال عمر توریخوس رهبر نظامی سابق پاناما که به تقاضای کارتر شاه را به آن کشور پناهداد



کارتر با وزیرخارجهاش ونس (نفر وسط) و رئیس شورای امنیت ملی آمریکا برژینسکی (نفر سمت چپ) که در تعیین خط مشی سیاسی آمریکا در ایران نقش اصلی را بازی میکردند .

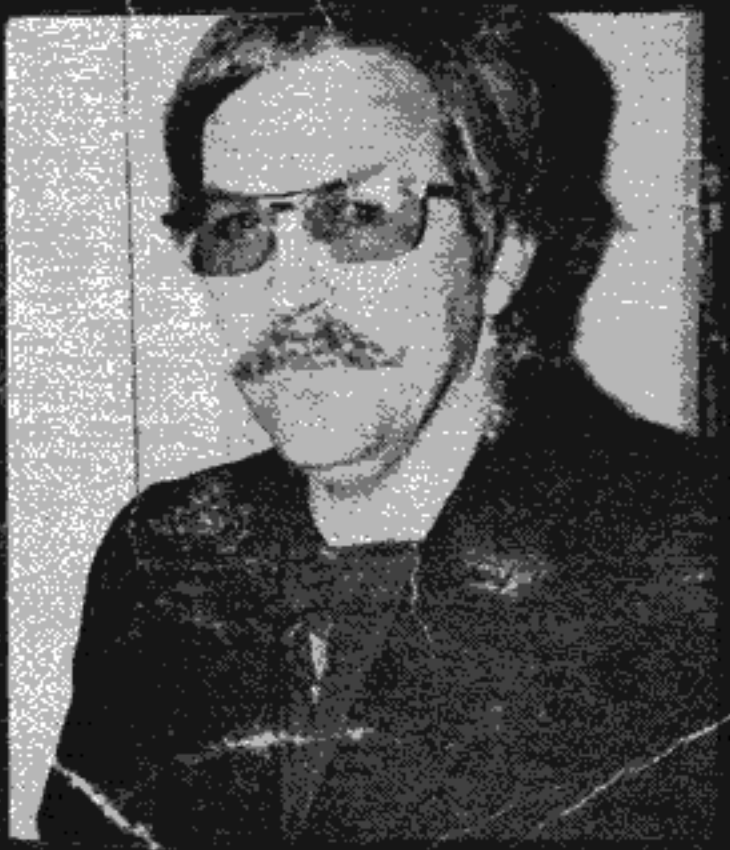


ژنرال "جونز" رئیس ستاد
 مشترک نیروهای مسلح آمریکا
 و برژینسکی هنگام گفتگو
 درباره طرح نقشه تجاوز نظامی
 آمریکا در طیس (عکس بالا) و
 سرهنگ "چارلی بکویت" که
 فرماندهی عملیات طیس را به
 عهده داشت. (عکس سمت
 راست).





هامیلتون جوردن نویسنده این کتاب که از آغاز مبارزات سیاسی کارتر نزدیکترین مشاور و همکار او بوده و پس از انتخاب کارتر بمقام ریاست جمهوری در سمت ریاست ستاد کاخ سفید از کلیه ماجراهای پشت پرده سیاسی در آمریکا آگاه بوده است، ماموریت‌های محرمانه‌ای هم در رابطه با مسائل ایران انجام داده و آخرین مقام رسمی آمریکاست که با شاه ملاقات و مذاکره کرده است. جوردن برای انجام بعضی از این ماموریت‌ها تغییر قیافه داده و در این دو عکس او را در دو قیافه متفاوت ملاحظه میکنید.



سازمان استخبارات

حردمند جنوبی، آذرشهر، نبش فریدونشهر، شماره ۲۳، طبقه ششم، تلفن ۸۲۶۳۶۴

بها : ۵۰۰ ریال